

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از چشمه خورشید

چهل حدیث از امیر مؤمنان علی - علیه السلام -

تألیف:

هادی نجفی

ترجمه و توضیح:

جويا جهانبخش

| | |
|---------------------|---|
| سرشناسه | : علی بن ابی طالب(ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت ۴۰ق. |
| عنوان و نام پدیدآور | : از چشمه خورشید چهل حدیث از امیر مؤمنان علی علیه السلام / تألیف هادی نجفی؛ ترجمه و توضیح جویا جهانبخش. |
| مشخصات نشر | : اصفهان: کانون پژوهش، ۱۳۸۷. |
| مشخصات ظاهری | : ۱۰۴ص؛ ۱۶×۲۳س.م. |
| شابک | : ۹۷۸-۶۰۰-۵۲۸۷-۰۱-۱ |
| وضعیت فهرست‌نویسی | : فیبا |
| یادداشت | : کتابنامه: ص. ۱۰۲-۱۰۴؛ همچنین به صورت زیرنویس. |
| عنوان قراردادی | : الأربعون حدیثاً من مولانا امیرالمؤمنین - علیه صلوات المتقین. فارسی. |
| موضوع | : علی بن ابی طالب(ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت ۴۰ق. - احادیث. |
| موضوع | : احادیث شیعه - قرن ۱۴. |
| موضوع | : اربعینات - قرن ۱۴. |
| شناسه افزوده | : نجفی، هادی، ۱۳۴۲ - ، گردآورنده. |
| شناسه افزوده | : جهانبخش، جویا، ۱۳۵۶ - ، مترجم. |
| رده‌بندی کنگره | : ۱۳۸۷ ۴۰۴۱ الف ۸۵/ع BP۳۹/۵ |
| رده‌بندی دیویی | : ۲۹۷/۹۵۱۵ |
| شماره کتابشناسی ملی | : ۱۳۰۳۰۸۷ |

از چشمه خورشید

چهل حدیث از امیر مؤمنان علی - علیه السلام -

تألیف: هادی نجفی

ترجمه و توضیح: جویا جهانبخش

ناشر: کانون پژوهش

چاپ: اصفهان

نوبت چاپ: اول ۱۳۸۷ ه. ش. - ۱۴۲۹ ه. ق.

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۲۸۷-۰۱-۱

کلیه حقوق برای مؤلف محفوظ است

قیمت: ۲۰۰۰ تومان

تصویر روی جلد: صفحه‌ای از نهج البلاغه بخط ابن مؤدب پایان کتابت

ذی القعدة ۴۹۹ ه. ق. موجود در کتابخانه آیه الله مرعشی «ره» به شماره ۳۸۲۷

فهرست مطالب

| | |
|----|---|
| ۵ | یادداشت ترجمان |
| ۷ | پیشگفتار |
| ۱۱ | حدیث نخست: توحید |
| ۱۳ | حدیث دوم: قدرت خدای تعالی |
| ۱۵ | حدیث سوم: پیامبری |
| ۱۹ | حدیث چهارم: پیامبری پیامبر ما -صلی الله علیه و آله- |
| ۲۱ | حدیث پنجم: پیامبر ما -صلی الله علیه و آله- |
| ۲۶ | حدیث ششم: قرآن |
| ۲۸ | حدیث هفتم: أهل بیت -علیهم السلام- |
| ۲۹ | حدیث هشتم: خلافت |
| ۳۲ | حدیث نهم: پس از خلافت ظاهری |
| ۳۵ | حدیث دهم: امامت و امت و حقوق متقابلشان |
| ۳۸ | حدیث یازدهم: روز رستاخیز |
| ۴۰ | حدیث دوازدهم: اسلام |
| ۴۲ | حدیث سیزدهم: وصف مؤمن |
| ۴۳ | حدیث چهاردهم: سفارش به پرهیزگاری |
| ۴۸ | حدیث پانزدهم: در دستبازی به کارهای نیک |
| ۵۱ | حدیث شانزدهم: اندرز سترگ |
| ۵۳ | حدیث هفدهم: آفرینش انسان |
| ۵۸ | حدیث هجدهم: مایه‌های هلاکت مردمان |
| ۶۰ | حدیث نوزدهم: دنیا |
| ۶۲ | حدیث بیستم: مردمان در دنیا |
| ۶۳ | حدیث بیست و یکم: زهد |

| | |
|-----|--|
| ۶۴ | حدیث بیست و دوم: استغفار |
| ۶۶ | حدیث بیست و سوم: چگونگی دعا |
| ۶۷ | حدیث بیست و چهارم: دوستان خدا |
| ۶۹ | حدیث بیست و پنجم: سالک طریق خداوند سبحان |
| ۷۱ | حدیث بیست و ششم: دین شناس |
| ۷۲ | حدیث بیست و هفتم: امر به معروف و نهی از منکر |
| ۷۴ | حدیث بیست و هشتم: حج |
| ۷۶ | حدیث بیست و نهم: جهاد |
| ۸۰ | حدیث سی ام: آموزش پیکار و کارزار |
| ۸۲ | حدیث سی و یکم: قضا و قدر |
| ۸۴ | حدیث سی و دوم: فتنه |
| ۸۷ | حدیث سی و سوم: بیت المال |
| | حدیث سی و چهارم: هنگامی که آن حضرت را سرزنش کردند که چرا بیت المال را به طور |
| ۸۸ | برابر تقسیم کرده است |
| ۹۰ | حدیث سی و پنجم: در سحرگاه آن روز که ضربت خورد |
| ۹۲ | حدیث سی و ششم: سخنی که پیش از مرگ به عنوان وصیت فرمود |
| ۹۴ | حدیث سی و هفتم: پیش از شهادت |
| ۹۷ | حدیث سی و هشتم: سفارشهای پنجگانه |
| ۹۹ | حدیث سی و نهم: بهشت |
| ۱۰۱ | حدیث چهلم: دعای آن حضرت در حق خویشان |
| ۱۰۲ | کتابنامه ترجمان |

یادداشتِ ترجمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درود و سلام خداوند بر بهترین فرستادگان و رحمتِ او بر عالمیان، محمدِ مصطفیٰ، و بر برادر و وصی و جانشینِ او، امیرِ مؤمنان، علیِّ مرتضیٰ، و بر یازده پیشوایِ راستین، که زاد و رودِ ایشانند، ائمه هدی.

در یکی از نشستهای سوکِ سالارِ شهیدان، حسینِ علی - که درودِ خداوند بر او و باب و مامشِ بادا - در دههٔ نخستِ محرم بود، در حضورِ مؤلفِ ارجمند این چهل حدیث، که ایشان پیشنهادِ ترجمه و نشرِ این مُتَنَخَبِ نَهجِ البلاغه را مطرح فرمودند؛ و سپس نسخهٔ اصلیِ آن را که دستنوشتهٔ ایشان (با دیباجهٔ عربی) بود به راقم سپاردند؛ نگارنده نیز، ترجمهٔ متنِ احادیث و دیباجه و برافزودنِ پاره‌ای توضیحاتِ لازم را پایندان شد.

اینک که این سُطورِ قلمی می‌شود، باز در آستانهٔ محرمِ ایم؛ ... محرم و سوکِ حسینی...؛ حسینِ عَلَیَّ که اِمضائی سُرخ بر طومارِ تعالیمِ بنیادیِ نَهجِ البلاغه نهاد. «نَهجِ البلاغه» و «محرم»، نامِ «علی»، نامِ «حسین»، آن اندازه معنای پرور و سخن خیز است که مجالِ اندکِ این قلم‌انداز را یارایِ در خویش گنجاندنِ آن نباشد. قلم، بیتاب است و صاحب‌قلم، بیتاب‌تر.

تنها می‌ماند یکی دو نکته که بازنگفتنش شاید خلافِ ادب و امانت باشد:
۱. نام کتاب بر صفحهٔ عنوانِ دستنویس، «الأربعون حدیثاً من مولانا امیرالمؤمنین - علیه صلواتُ المصلِّین -» (/چهل حدیث از سرورمان، امیرمؤمنان - که درودهای درودگویان بر او بادا -)

است. با اجازه مؤلف، کوتاه‌و‌دگرسان‌شده این نام را زیر عنوانی دیگر که مُختارِ مَنست، بر پیشانیِ دفتر نهادیم.

۲. همه حواشی توضیحیِ احادیثِ چهلگانه از ترجمان است (و چه بسا گاه بیانگرِ برداشتِ مؤلف - که من از آن بی‌اطلاع بوده‌ام - نباشد).

۳. نهج‌البلاغه زبانی بلند و ستوار و بشکوه و دلپسند دارد که ترجمه آن به پارسی قلم ترجمان را به بهره‌وری از گنجینه‌ی گرانبارِ ادبِ نیاکانی می‌گرایاند؛ و از همین روی، خواننده ارجمند اگر در این ترجمه به واژگانِ دیرپاب و نامأنوس بازخورد، بر این صاحب‌قلم خواهد بخشود.

و سپاس و ستایش خدای راست که پروردگارِ جهانیان است.

بندۀ خدا: جويا جهانبخش

دی‌ماه ۱۳۸۵ ه. ش.

ذی‌الحجّة ۱۴۲۷ ه. ق.

پیشگفتار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«سپاس و ستایش خدای راست که گویندگان به ستایشش در نتوانند رسید، و شمارندگان نعمتهای او را به شمار نیازند آورد، و کوشندگان حق او را نتوانند گزارد؛ آنکه همتهای بلند او را درنیابند و زیرکیهای ژرفرو بدو نرسند؛ آنکه صفتش را اندازه‌ای معین و وصفی حاضر و مدتی مشخص و سرآمدی کرائمند نیست. آفریدگان را به قدرت خویش آفرید و بادها را به رحمت خود پراکنید و به خرسنگها جنبش زمینش را میخکوب کرد.»^(۱)

و درود و سلام بر محمد، «أَمِينِ وَحَى وَ وَاپْسِينِ فرستادگان و مژده‌آور رحمت و بیم دهنده کیفرش»^(۲)، که «او را به هنگامی که چندی بود پیامبری نیامده و گفت و گوها درگیر بود به پیامبری فرستاد. او را در پی پیامبران پیشین روانه ساخت و وحی را بدو خاتمت بخشید؛ و آن حضرت در راه خدا با کسانی که بدو پشت کرده و برایش هنباز گرفته بودند جهاد کرد.»^(۳)

و درود و سلام بر خاندان و اهل بیت محمد که «ایشان جایگاه رازهای او، و

۱. [نهج البلاغه]، خطبه ۱.

۲. خطبه ۱۷۳.

۳. خطبه ۱۳۳.

پناهگاه فرمان او، و ظرف علم او، و مرجع حکم او، و گنجخانه کتابهای او، و کوههای دین اویند؛ به وسیله ایشان خمیدگی پشت آن را راست گردانید و لرزش پهلوهایی^(۱) آن را زدود^(۲)؛ «آنان بنیاد دین و ستون یقین اند. آنکه از مرز درگذرد، به سوی ایشان بازگردد، و آنکه در پی می آید، بدیشان رسد و پیوندد. ویژگیهای حق ولایت از آن ایشان و وصیت و وراثت [پیامبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ -] در ایشان است.»^(۳)

چون شیوه سلف صالح از روزگاران پیش آن بوده است که به تألیف کتابهای چهل حدیث پردازند و آنها را میان مردمان انتشار دهند، بر آن شدم چهل حدیثی از احادیث صحیح^(۴) که گمانی در آنها نیست، فراهم آورم؛ باشد که حدیث نبوی شریف این رجامند را که در آن طریق که او آموزانیده است گام می زند، دربرگیرد؛ و آن حدیث شریف اینست:

«مَنْ حَفِظَ مِنْ أُمَّتِي أَرْبَعِينَ حَدِيثًا مِمَّا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ فِي أَمْرِ دِينِهِمْ، بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَقِيهًا عَالِمًا»^(۵)

(/ هرکس از امت من چهل حدیث از آنچه که در کار دینشان حاجت مند آند، حفظ کند، خداوند در روز رستاخیز او را دین شناس و دانشمند برانگیزد.)
از سر ولایت تام و محبت وافر و إخلاص محضی که در حق سرور و

۱. ترجمه ما از این عبارت خالی از تسامحی نیست.

۲. «فرائص» که در این عبارت از لرزش آنها سخن می رود، جمع «فريضة» است، و «فريضة» گوشت بازو و میان شانه و پهلو را گویند که [به هنگام بیم زدگی] از بیم بلرزد» (دستور الاخوان، ۴۷۳/۱).

۳. خطبه ۲.

۴. که البته مراد «صحیح» از حیث صدور است، نه صحیح از حیث سند به مصطلح رجالیان.

۵. الاختصاص [منسوب به] شیخ مفید (ره)، ص ۶۱ - و با اندک اختلافی: ص ۲ -؛ صدوق (ره) آن را در خصال روایت کرده و مجلسی (ره) در مجلد نخست بحار (باب مَنْ حَفِظَ أَرْبَعِينَ حَدِيثًا) نقل نموده است.

پیشوایم، در شهر علم، امیر مؤمنان - که درود درودگویان بر او باد! - داشتیم، از خداوند طلب خیر کردم و آهنگ آن نمودم تا چهل حدیث از احادیث شریف آن حضرت را از کتاب ارجمند نهج البلاغه^(۱) گرد آورم. به یاری خدای متعال بدین کار آغازیدم؛ چه بسا که وجود عزیز آن حضرت - که بر او درود باد! - نیز در این کار خرد مرا یاور گردد.

این چهل حدیث را به او پیشکش می‌کنم و به زبان حال و مقال او را مخاطب ساخته می‌گویم:

﴿يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ﴾^(۲)

(/ ای عزیز! ما و گسان ما را سختی رسیده است؛ و سرمایه‌ای اندک آورده‌ایم؛ پیمانمان را تمام و کمال بییما، و به ما دهش کن؛ همانا خداوند دهش‌کنندگان را پاداش می‌دهد).

و نیز در مخاطبت با خوانندگان گرامی می‌گویم:

﴿أَمْ كُنتُمْ تَرْجُونَ النَّارَ أَمْ كُنتُمْ مَعْتَبِينَ أَمْ كُنتُمْ تُرِيدُونَ أَن تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ أَتَدْعُونَ إِلَهُاتِكُمْ آلِهَةً كَمَا دَعَا آبَاءُكُمْ كَمَا دَعَا قَوْمُكَ أَتَدْعُونَ إِلَهُاتِكُمْ آلِهَةً كَمَا دَعَا قَوْمُكَ أَتَدْعُونَ إِلَهُاتِكُمْ آلِهَةً كَمَا دَعَا قَوْمُكَ﴾^(۳)

(/ درنگ کنید. آتشی دیدم. باشد که از آن اخگری برایتان آرم، یا در پرتو آن آتش راه را یابم).

در پایان پیشگفتار، خدای را می‌خوانم که مرا و زاد و رادم را از پیروان سرورم، امیر مؤمنان - عَلِيهِ السَّلَام -، قرار دهد، و ما را، در دنیا، زیارت او، و در

۱. بر کاوشگر پژوهنده پوشیده نماند که مأخذ جمیع احادیث چهلگانه، نهج البلاغه [پژوهیده] دکتر صبحی صالح است.
 ۲. سوره یوسف / ۸۸.
 ۳. سوره طه / ۱۰.

آخرت، شَفَاعَتِ او، روزی گُند، و با او -که درود و سلام بر او باد!- محشور فرماید!
به حقّ او و به حقّ فرزندانِ پاکِ رَهْیافته مَعْصومش -که بر ایشان درود باد!

﴿خَتَامُهُ مِسْكَ وَ فِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَفَّسِ الْمُتَنَفِّسُونَ﴾^(۱)

(/ مَهْر آن از مشك است؛ و در این راه باید پیشی جویندگان بر یکدگر پیشی

جویند.)

و سلام، بهترین فرجام است!

هادی نجفی

رمضان فرخنده ۱۴۰۶ [ه.ق.]

حديث نخست:

توحيد

أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ، وَكَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ، وَكَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ، وَكَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ، وَكَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَقْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ، لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمُوصُوفِ، وَشَهَادَةِ كُلِّ مُوصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ؛ فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ، وَمَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَاهُ، وَمَنْ ثَنَاهُ فَقَدْ جَزَّأَهُ، وَمَنْ جَزَّأَهُ فَقَدْ جَهَلَهُ، وَمَنْ جَهَلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ، وَمَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ، وَمَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ، وَمَنْ قَالَ: «فِيمَ» فَقَدْ ضَمَّنَهُ، وَمَنْ قَالَ: «عَلَامَ؟» فَقَدْ أَخْلَى مِنْهُ. كَأَنَّ لَنَا عَنْ حَدِيثٍ، مَوْجُودٌ لَنَا عَنْ عَدَمٍ. مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَنَا بِمُقَارَنَةٍ، وَغَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَنَا بِمُزَايَلَةٍ، فَاعِلٌ لَنَا بِمَعْنَى الْحَرَكَاتِ وَالْأَلَةِ، بِصَيْرٍ إِذَا لَمْ نُنْظَرْ إِلَيْهِ مِنْ خَلْقِهِ، مُتَوَحِّدٌ إِذَا لَمْ يَسْكُنْ يَسْتَأْنِسُ بِهِ وَلَا يَسْتَوْحِشُ لِفَقْدِهِ. (١)

(یعنی:

آغازِ دینِ شناختِ اوست، و درست‌شناختنِ او، باورداشتنِ اوست، و درست‌باورداشتنِ او، یگانه‌شمردنِ اوست، و درست‌یگانه‌شمردنِ او، إخلاص‌ورزیدن نسبت به اوست، و درست‌إخلاص‌ورزیدن نسبت به او، صفتها را از او برکناردانستن است، زیرا که هر صفتی گواهی دهد که جُز موصوف است، و هر موصوفی گواهی دهد که جُز صفت است. پس هرکه خدایِ پاک را به صفتی مَتَّصِف شمارَد، او را قرین داشته، و هرکس او را قرین دارَد، دوگانه‌اش پنداشته، و هرکه دوگانه‌اش پندارد، جُزء جُزء‌اش انگارَد، او را نشناخته، و هرکه او را نشناسد، به سویی او اشارت آرَد، و هرکه به سویی او اشارت آرَد، محدودش انگارَد، و هرکه محدودش انگارَد او را به‌شمار درآرَد. و هرکه گوید: در چیست؟، او را در چیزی گنجانیده. و هرکه گوید: بر چیست؟، پنداری جایی را از وی تهی دیده. باشنده‌ای است بی آن‌که پدید آمده باشد، و هستی‌دارنده‌ای است بی آن‌که نیستی از سرگذرانده باشد. با همه‌چیز است، نه به همتائی، و جُز همه‌چیز است، نه به جدائی. کُنندهٔ کارهاست بی جُنُبش‌ها و ابزار. دیده‌ور است از آن هنگام که آفریده‌ایش نبوده تا بدان بنگرد؛ و یکتاست از آنگاه که دلآرامیش نبوده تا بدو بیارمد و از نبودنش رنجِ تنهائی یابد).

حديث دوم:

قدرتِ خدایِ تعالیٰ

كُلُّ شَيْءٍ خَاشِعٌ لَهُ، وَكُلُّ شَيْءٍ قَائِمٌ بِهِ: غَنَى كُلِّ فَقِيرٍ، وَعَزُّ كُلِّ ذَلِيلٍ، وَقُوَّةُ كُلِّ ضَعِيفٍ، وَمَفْرَعُ كُلِّ مَلْهُوفٍ: مَنْ تَكَلَّمَ سَمِعَ نُطْقَهُ، وَمَنْ سَكَتَ عَلِمَ سِرَّهُ، وَمَنْ عَاشَ فَعَلَيْهِ رِزْقُهُ، وَمَنْ مَاتَ فَالِيهِ مُنْقَلَبُهُ. لَمْ تَرَكَ الْعُيُونَ فَتُخْبِرَ عَنْكَ، بَلْ كُنْتَ قَبْلَ الْوَاصِفِينَ مِنْ خَلْقِكَ. لَمْ تَخْلُقِ الْخَلْقَ لَوْحَشَةِ، وَلا اسْتَعْمَلْتَهُمْ لِمَنْفَعَةٍ، وَلا يَسْبِقُكَ مَنْ طَلَبْتَ، وَلا يُفْلِتُكَ مَنْ أَخَذْتَ، وَلا يَنْقُصُ سُلْطَانَكَ مَنْ عَصَاكَ، وَلا يَزِيدُ فِي مُلْكِكَ مَنْ أَطَاعَكَ، وَلا يَرُدُّ أَمْرَكَ مَنْ سَخَطَ قَضَاءَكَ، وَلا يَسْتَغْنِي عَنْكَ مَنْ تَوَلَّى عَنْ أَمْرِكَ. كُلُّ سِرٍّ عِنْدَكَ عَلَانِيَةٌ، وَكُلُّ غَيْبٍ عِنْدَكَ شَهَادَةٌ. أَنْتَ الْبَدُّ فَلَا أَمَدَ لَكَ، وَأَنْتَ الْمُنتَهَى فَلَا مَحِيصَ عَنْكَ، وَأَنْتَ الْمُوعِدُ فَلَا مَنْجِي مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ. بِيَدِكَ نَاصِيَةُ كُلِّ دَابَّةٍ، وَإِلَيْكَ مَصِيرُ كُلِّ نَسَمَةٍ. سُبْحَانَكَ مَا أَعْظَمَ شَأْنُكَ! سُبْحَانَكَ مَا أَعْظَمَ مَا نَرَى مِنْ خَلْقِكَ! وَمَا أَصْغَرَ كُلِّ عَظِيمَةٍ فِي جَنْبِ قُدْرَتِكَ! وَمَا أَهْوَلَ مَا نَرَى مِنْ مَلَكُوتِكَ! وَمَا أَحْقَرَ ذَلِكَ فِيمَا غَابَ عَنَّا مِنْ سُلْطَانِكَ! وَمَا أَسْبَغَ نِعَمَكَ فِي الدُّنْيَا، وَ

مَا أَصْغَرَهَا فِي نِعَمِ الْآخِرَةِ!^(۱)

(یعنی:

همه چیز در برابر او فروتن و ناچیز است، و همه چیز به واسطه او برپای و چیز. توانگری هر نیازمند است و ارجمندی هر خوار، و نیروی هر ناتوان، و پناهگاه هر دلسوخته. هر که سخن گوید گفتارش بشنود، و هر که خاموش نشیند رازش را بداند. هر که بزید، روزی اش بر اوست، و هر که بمیرد، بازگشتش به سوی اوست. دیده‌ها تو را ندیده تا از تو آگهی دهد؛ بلکه، تو پیش از هر وصف‌کننده‌ای از آفریدگان بوده‌ای. آفریدگان را از سر رنج تنهائی نیافریدی، و از برای سود بردن به کار نگماشتی. آن که جوئی از تو پیش نیفتد، و آن که بگیری از کف نرود، و آن که فرمانت نبرد از چیرگی ات نکاهد، و آن که فرمانت برد بر فرمانروائی تو نغزاید. آن که بر قضای تو خشم گیرد فرمان تو را برنگرداند، و آن که از فرمان تو رخ برتابد از تو بی‌نیاز نگردد. هر راز نزد تو آشکار است، و هر نمان پیش تو پدیدار. تو همیشه‌ای، که کرانه‌ات نیست؛ و تو فرجامی، که از تو گریزی نیست؛ و تو وعده‌گاهی، که رهائی از تو جز به تو نیست. زمام هر جنبه در کف توست، و بازگشت هر آفریده به سوی توست. پاکا تو! چه سترگ پایه‌ای! پاکا تو! چه بزرگ است آنچه از آفرینش تو می‌بینیم! و چه خرد است هر بزرگی پهلوی قدرت تو! و چه بیم‌انگیزست آنچه از ملکوت تو می‌بینیم! و چه خوار است این همه در برابر آنچه از چیرگی تو بر ما نهانست! و چه فراگیرست نواخته‌های تو در دنیا! و چه خرد است اینها در برابر نواخته‌های سرای بازپسین!).

حديث سوم:

پیامبری

وَاصْطَفَى - سُبْحَانَهُ - مِنْ وَلَدِهِ أَنْبِيَاءَ أَخَذَ عَلَى الْوَحْيِ مِيثَاقَهُمْ، وَ عَلَى تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ أَمَانَتَهُمْ، لَمَّا بَدَّلَ أَكْثَرَ خَلْقِهِ عَهْدَ اللَّهِ إِلَيْهِمْ، فَجَهَلُوا حَقَّهُ، وَ اتَّخَذُوا الْأَنْدَادَ مَعَهُ، وَ اجْتَالَتْهُمْ الشَّيَاطِينُ عَنْ مَعْرِفَتِهِ، وَ أَقْتَطَعَتْهُمْ عَنْ عِبَادَتِهِ، فَبَعَثَ فِيهِمْ رُسُلَهُ، وَ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ، لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ، وَ يُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِي نِعْمَتِهِ، وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ، وَ يُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ، وَ يُرَوِّهُمُ آيَاتِ الْمَقْدَرَةِ: مِنْ سَقْفِ فَوْقَهُمْ مَرْفُوعٍ، وَ مِهَادٍ تَحْتَهُمْ مَوْضُوعٍ، وَ مَعَايِشَ تُحْيِيهِمْ، وَ آجَالَ تُفْنِيهِمْ، وَ أَوْصَابٍ تُهْرِمُهُمْ، وَ أَحْدَاثٍ تَتَابَعُ عَلَيْهِمْ؛ وَ لَمْ يُخْلِ اللَّهُ سُبْحَانَهُ خَلْقَهُ مِنْ نَسَبِي مُرْسَلٍ، أَوْ كِتَابٍ مُنْزَلٍ، أَوْ حُجَّةٍ لَازِمَةٍ، أَوْ مَحَجَّةٍ قَائِمَةٍ: رُسُلٌ لَمْ تُقْصِرْ بِهِمْ قِلَّةٌ عَدَدِهِمْ، وَ لَمْ تَكْثُرْ أَلْمُكْذِبِينَ لَهُمْ: مِنْ سَابِقِ سُمِّي لَهُ مِنْ بَعْدِهِ، أَوْ غَابِرِ عَرَفَهُ مَنْ قَبْلَهُ: عَلَى ذَلِكَ نَسَلَتِ الْقُرُونُ، وَ مَضَتِ الدُّهُورُ، وَ سَلَفَتِ الْأَبَاءُ، وَ خَلَفَتِ الْأَبْنَاؤُ.

إِلَى أَنْ بَعَثَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ -

لِإِنْبَازِ عِدَّتِهِ وَ إِيْتِمَامِ نُبُوَّتِهِ، مَاخُودًا عَلَى النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُ، مَشْهُورَةً سِمَاتُهُ، كَرِيمًا
 مِيلَادُهُ. وَ أَهْلُ الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ مَلَلٌ مُتَفَرِّقَةٌ، وَ أَهْوَاءٌ مُتَشَرِّدَةٌ، وَ طَرَائِقُ مُتَشَتِّتَةٌ، بَيْنَ
 مُشَبَّهِ لِلَّهِ بِخَلْقِهِ، أَوْ مُلْحَدٍ فِي أَسْمِهِ، أَوْ مُشِيرٍ إِلَى غَيْرِهِ، فَهَدَاهُمْ بِهِ مِنَ الضَّلَالَةِ، وَ
 أَنْقَذَهُمْ بِمَكَانِهِ مِنَ الْجَهَالَةِ. ثُمَّ اخْتَارَ سُبْحَانَهُ لِمُحَمَّدٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ -
 لِقَاءَهُ، وَ رَضِيَ لَهُ مَا عِنْدَهُ، وَ أَكْرَمَهُ عَنْ دَارِ الدُّنْيَا، وَ رَغِبَ بِهِ عَنْ مَقَامِ الْبُلُوْءِ،
 فَقَبَضَهُ إِلَيْهِ كَرِيمًا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - وَ خَلَّفَ فِيكُمْ مَا خَلَّفَتِ الْأَنْبِيَاءُ فِي
 أُمَّمِهَا، إِذْ لَمْ يَنْزُكُوهُمْ هَمَلًا بِغَيْرِ طَرِيقٍ وَاضِحٍ، وَ لَا عِلْمٍ قَائِمٍ.^(۱)

(یعنی):

و خدای سبحان از فرزندان او [= آدم - عَلَيْهِ السَّلَام -] پیامبرانی برگزید و از
 آنان بر وحی پیمان گرفت و بر تبلیغ رسالت امانت ستاند^(۲)؛ آن هنگام که بیشترین
 آفریدگانش پیمان خدای را با خودشان دگر ساخته، حق او را ناشناخته و با او
 هُنَبَاها برگرفته بودند و شیطانها ایشان را از شناخت او به بیراهه گردانیده و از
 پرستش او باز بُریده بودند. پس [خداوند] فرستادگان خویش را در میانشان
 برانگیخت و پیامبرانش را یکی از پس دیگری به سویشان روان داشت، تا گزارد
 پیمان فطرتِ الهی را از مردمان درخواهند و نواختِ فراموش گشته خدای را

۱. خطبه ۱.

۲. معنای امانت ستاندن، آن است که در برابر چیز نفیسی که به دست کسی سپارده شود امانتی ستانده آید.
 پنداری خداوند رسالت را داد و امانت گرفت. اگر پیامبران رسالت می گزارند امانت به ایشان بازگردانده می شد و
 مردمانی صاحب امانت به شما می رفتند؛ و اگر نه امانت بدیشان باز گردانده نمی شد و آنان فاقد امانت می
 بودند.

این تعبیر از تعابیر آرایه گرانه ای است که امانت دار یا بی امانت بودن شخص در آن بدین سان بیان شده است.
 نگر: توضیح نهج البلاغه، الحسینی السیرازی، ۳۶/۱.

فریادشان آرند و به رسانیدن پیام بر ایشان حُجَّت گیرند و نهان کرده‌های خَرده‌هاشان را برانگیزند و نشانه‌های توانائی [اش] را بدیشان نمایند: از آسمانه‌ای که بر فراز ایشان برگرفته شده، و گاهواره‌ای که زیر پایشان نهاده شده، و زیست مایه‌هایی که زنده دار دشان، و أَجَلهائی که بر اندازدشان، و رنجهائی که پیر و فرسوده‌شان گرداند، و رُ خدادهائی که بر ایشان پیایی آید.

هیچگاه نبود که خدای سُبْحان آفریدگانش را بی پیامبری که گسیل داشته باشد، یا کتابی که فرو فرستاده باشد، یا حُجَّتی پیوسته، یا راهی روشن و گشوده، و نهاده باشد. پیوسته پیمبرانی بودند که نه اندک بودن شمارشان، و نه بسیاری کسانی که به دروغ می داشتندشان، به ستوهشان نمی آورد. چه، آن پیشین که پسینی‌اش را از برای او نام بُرده بودند، و چه آن پسین که پیشینی‌اش را بدو شناسانیده بودند. برین سان مردمان سپری شدند و روزگاران گذشتند، پدران بگذشته شدند و پسران بر جای آنان نشستند. تا آن که خدای سُبْحان، محمّد، پیامبر خدا، را برانگیخت - که درود و سلام خدا بر او و خاندانش باد! -؛ [برانگیخت] تا وعده خویش به جای آرد و پیمبرانگیزی را به فرجام رساند؛ و این در حالی بود که پیمان آن حضرت را از پیامبران ستانده و ویژگیهای او را بلندآوازه ساخته و ولادتش را گرامی گردانیده بود. آن روز زمینیان کیشهای گونه‌گون داشتند و خواسته‌های پراکنده و راههای شوریده: گروهی خدای را به آفریدگانش مانند می ساختند؛ گروهی در نامیدن او کژروی می کردند؛ گروهی روی سویی جز او می داشتند. پس خداوند، به آن حضرت، آنان را از گمراهی به راه آورد، و به واسطه او، از نادانی برهانید.

آنگاه خدای سُبْحان از برای محمّد - که درود و سلام خدای بر او باد! - دیدار خویش را برگزید و آنچه نزد خود داشت از برای او پسندید. او را از جمندتر از

آن داشت که در دنیا بماند و گرامی تر از آن شمرد که در این محنت‌گاه بپاید. پس عزیزانه جانش - که درود خداوند بر او و خاندانش باد! - ستاند و آن حضرت نیز همان که پیامبران در میان اُمتهایشان برجای می‌نهند در میان شما برجای نهاد. چه آنان اُمتهایشان را دروا، بی‌راهی آشکار، و بی‌نشانی استوار، وانهادند.

حدیث چهارم: پیامبری پیامبر ما - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ -

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ -سُبْحَانَهُ- بَعَثَ مُحَمَّدًا -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- وَ لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ يَفْرَأُ كِتَابًا، وَلَا يَدْعِي نُبُوَّةً وَلَا وَحْيًا، فَقَاتَلَ بِمَنْ أَطَاعَهُ مِنْ عَصَاهُ، يَسُوقُهُمْ إِلَىٰ مَنْجَاتِهِمْ، وَيُبَادِرُ بِهِمُ السَّاعَةَ أَنْ تَنْزِلَ بِهِمْ، يَخْسِرُ الْحَسِيرُ، وَيَقِفُ الْكَسِيرُ، فَيَقِيمُ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يُلْحِقَهُ غَايَتُهُ، إِلَّا هَالِكًا لَا خَيْرَ فِيهِ، حَتَّىٰ أَرَاهُمْ مَنْجَاتَهُمْ وَ بَوَّأَهُمْ مَحَلَّتَهُمْ، فَاسْتَدَارَتْ رِحَاهُمْ، وَأَسْتَقَامَتْ قَنَاتُهُمْ. وَأَيُّمُ اللَّهِ، لَقَدْ كُنْتُ مِنْ سَاقَتِهَا حَتَّىٰ تَوَلَّيْتُ بِحَذَائِيرِهَا وَأَسْتَوْسَقْتُ فِي قِيَادِهَا؛ مَا ضَعُفْتُ، وَلَا جَبُنْتُ، وَلَا خُنْتُ، وَلَا وَهَنْتُ، وَأَيُّمُ اللَّهِ، لَأَبْقُرَنَّ الْبَاطِلَ حَتَّىٰ أُخْرِجَ الْحَقَّ مِنْ خَاصِرَتِهِ!^(۱)

(یعنی):

همانا خداوند سُبْحان در حالی محمد -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- را برانگیخت که نه هیچکس از عَرَب کتابی می خواند و نه ادعای نُبُوَّتی و نه وَحیی می کرد. پس

آن حضرت با کسانی که فرمانش بُردند با نافرمانان کارزار در پیوست. به سوی رستگاری‌شان می‌راند، و در رسیدن بدیشان، بر رستخیز پیشی می‌جست، مبادا که آن زودتر بدیشان در رسد، ناتوان حسرت بَرَد، و شکسته در ایستد، پس بر سر هریک می‌ایستاد تا به سرمَنزلش رساند، مگر هالکی که در او خیری نبود. تا بدان جا که سرمَنزلِ نجات را بدیشان نمایانید و آنان را در جایگاهشان نشانید و کارشان روان شد و آسیاشان گردان.^(۱) به خدا سوگند، من در دنباله آن سپاه^(۲) بودم تا یکسره پشت کرد و در فرمانبری گرد هم آمد. نه ناتوان شده‌ام، نه بیمناک، نه خائن، نه سُست. به خدا سوگند، باطل را بر شکافم تا حق را از تهیگاهش بدر آورم!.

۱. هم «استدازه رَحی» و هم «استقامه قنّاء» تعابیری کنائی‌اند مناسب ادب عرب و از این رو ما تعابیر کنائی مناسب ادب پارسی را جایگزین آنها کردیم.
 ۲. یعنی: در پی سپاه کفر و تعقیبگر آن.
 نگر: توضیح نهج البلاغه، الحسینی الشیرازی، ۱۴۳/۲.

حديث پنجم: پیامبر ما - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ -

فَتَأْسَ نَبِيِّكَ الْأَطْيَبِ الْأَطْهَرَ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ -، فَإِنَّ فِيهِ أُسْوَةً لِمَنْ تَأَسَّى، وَعِزَاءً لِمَنْ تَعَزَّى. وَأَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ الْمُتَأَسِّي بِنَبِيِّهِ، وَالْمُقْتَصُّ لِأَثَرِهِ. قَضَمَ الدُّنْيَا قَضْمًا، وَلَمْ يُعْرِهَا طَرْفًا. أَهْضَمُ أَهْلِ الدُّنْيَا كَشْحًا، وَأَخْمَصُهُمْ مِنَ الدُّنْيَا بَطْنًا، عُرِضَتْ عَلَيْهِ الدُّنْيَا فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَهَا، وَعَلِمَ أَنَّ اللَّهَ - سُبْحَانَهُ - أَبْغَضَ شَيْئًا فَأَبْغَضَهُ، وَحَقَّرَ شَيْئًا فَحَقَّرَهُ، وَصَغَّرَ شَيْئًا فَصَغَّرَهُ. وَلَوْ لَمْ يَكُنْ فِينَا إِلَّا حُبُّنَا مَا أَبْغَضَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، وَتَعْظِيمُنَا مَا صَغَّرَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، لَكَفَى بِهِ شِقَاقًا لِلَّهِ، وَمُحَادَّةً عَنِ أَمْرِ اللَّهِ.

وَلَقَدْ كَانَ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - يَأْكُلُ عَلَى الْأَرْضِ، وَيَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبْدِ، وَيَخْصِفُ بِيَدِهِ نَعْلَهُ، وَيَرْقَعُ بِيَدِهِ ثَوْبَهُ، وَيَرْكَبُ الْحِمَارَ الْعَارِي، وَيُرْدِفُ خَلْفَهُ، وَيَكُونُ السِّتْرُ عَلَى بَابِ بَيْتِهِ فَتَكُونُ فِيهِ التَّصَاوِيرُ فَيَقُولُ: «يَا فُلَانَةُ! - لِأَحَدِي أَرْوَاجِهِ - غَيَّبِيهِ عَنِّي، فَإِنِّي إِذَا نَظَرْتُ إِلَيْهِ ذَكَرْتُ الدُّنْيَا وَزَخَّارِهَا».

فَأَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا بِقَلْبِهِ، وَ أَمَاتَ ذِكْرَهَا مِنْ نَفْسِهِ، وَ أَحَبَّ أَنْ تَغِيبَ زِينَتُهَا عَنْ عَيْنِهِ، لِكَيْلَا يَتَّخِذَ مِنْهَا رِيَاشًا، وَ لَا يَعْتَفِدَهَا قَرَارًا، وَ لَا يَرْجُو فِيهَا مَقَامًا، فَأَخْرَجَهَا مِنَ النَّفْسِ، وَ أَشْخَصَهَا عَنِ الْقَلْبِ، وَ غَيَّبَهَا عَنِ الْبَصْرِ.

وَ كَذَلِكَ مَنْ أَبْغَضَ شَيْئًا أَبْغَضَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهِ، وَ أَنْ يُذَكَّرَ عِنْدَهُ.

وَ لَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - مَا يَدُلُّكَ عَلَى مَسَاوِيءِ

الدُّنْيَا وَ عُيُوبِهَا: إِذْ جَاعَ فِيهَا مَعَ حَاصَّتِهِ، وَ زُوِيَتْ عَنْهُ زَخَارِفُهَا مَعَ عَظِيمِ زُفْتِهِ.

فَلْيَنْظُرْ نَاطِرٌ بِعَقْلِهِ: أَكْرَمَ اللَّهُ مُحَمَّدًا بِذَلِكَ أَمْ أَهَانَهُ؟! فَإِنْ قَالَ: أَهَانَهُ، فَقَدْ

كَذَبَ - وَ اللَّهُ الْعَظِيمُ! - بِالْأَلْفِ الْعَظِيمِ، وَ إِنْ قَالَ: أَكْرَمَهُ، فَلْيَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهَانَ

غَيْرَهُ حَيْثُ بَسَطَ الدُّنْيَا لَهُ، وَ زَوَاهَا عَنْ أَقْرَبِ النَّاسِ مِنْهُ. فَتَأَسَّى مُتَأَسِّسِ بِنَبِيِّهِ، وَ

أَقْتَصَّ أَثَرَهُ، وَ وَلَجَ مَوْلَجَهُ، وَ إِلاَ فَلَا يَأْمَنُ الْهَلَكَةَ، فَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَ مُحَمَّدًا - صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَ آلِهِ - عَلَمًا لِلسَّاعَةِ، وَ مُبَشِّرًا بِالْجَنَّةِ، وَ مُنذِرًا بِالْعُقُوبَةِ. خَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا

خَمِيصًا، وَ وَرَدَ الْآخِرَةَ سَلِيمًا. لَمْ يَضَعْ حَجْرًا عَلَى حَجْرٍ، حَتَّى مَضَى لِسَبِيلِهِ، وَ

أَجَابَ دَاعِيَ رَبِّهِ.

فَمَا أَعْظَمَ مِنَّةَ اللَّهِ عِنْدَنَا حِينَ أَنْعَمَ عَلَيْنَا بِهِ سَلْفًا نَتَّبِعُهُ، وَ قَائِدًا نَطَأُ عَقْبَهُ! وَ

اللَّهُ لَقَدْ رَقَعَتْ مُدْرَعَتِي هَذِهِ حَتَّى اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَاقِعِهَا؛ وَ لَقَدْ قَالَ لِي قَائِلٌ: أَلَا

تَنْبِذُهَا عَنْكَ؟ فَقُلْتُ: أَغْرُبُ عَنِّي، فَعِنْدَ الصَّبَاحِ يَحْمَدُ الْقَوْمُ السُّرَى! (۱)

(یعنی):

پس به پیامبر پاکیزه پاکت - که درود خدا بر او و خاندانش باد! - اقتدا کن، که در وجود او از برای هر که اقتدا خواهد، آسوه‌ای است، و از برای هر که انتساب جوید، نسبتی. و محبوب‌ترین بندگان نزد خدای آن است که به پیامبرش اقتدا کند و راه او بسپرد. نه به خوردن، دهان از دنیا انباشت، و نه به نگرستن، نگاهی بدان انداخت. در میان اهل دنیا، تهیگاه از همه تهی‌تر داشت و شکم از همه خالی‌تر. دنیا برو عرضه شد لیک از پذیرفتنش سر باززد. دانست خدای سبحان چیزی را دشمن داشته، پس دشمنش داشت، و دانست که چیزی را خوار شمرده، پس خوارش شمرد، و دانست که چیزی را ناچیز دانسته، پس ناچیزش دانست. و اگر در ما جز این بود که آنچه را خدا و فرستاده‌اش دشمن داشته‌اند دوست می‌داریم و آنچه را خدا و فرستاده‌اش ناچیز دانسته‌اند بزرگ می‌شماریم، از برای ستیهیدن با خدای سرپیچیدن از فرمان خدای بس بود.

آن حضرت - که درود و سلام خداوند بر او و خاندانش باد! - بر زمین غذا می‌خورد و بنده‌وار می‌نشست و پارگی پای‌افزار خویش را به دست خود می‌دوخت و به دست خویش بر جامه‌اش وصله می‌زد و بر دزارگوش بی‌پالان برمی‌نشست و دیگری را بر ترک خود برمی‌نشانید.^(۱) پرده‌ای که بر در سرای او بود نگاره‌هایی داشت؛ پس یکی از همسران خود را می‌فرمود: «فلانی! این [پرده] را از من نهان دار که من چون بدان نگرم دنیا و زیورهایش را یاد آورم». او به دل خود از دنیا رخ گردانید و یاد آن را در جان خود میرانید و دوست داشت زیور دنیا از

۱. اینها همه نمونه‌هایی است از رفتار عادی و بی‌تکلف و بدور از برمیشی و امیر مؤمنان - عَلِيهِ السَّلَام - با بازگفت این نمونه‌ها یاد آور می‌شود که رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - چه مینش بی‌تکلف و شیوه فروتانه و ساده‌زیستانه و بی‌آلایشی در رفتار اجتماعی داشته و چه‌مایه از خودبینی و خودنمایی برکنار بوده است.

دیده‌اش نهان ماند، تا از آن جامه فاخر نسازد و پاییدنش را باور ندارد و در آن ماندن را امید تبندد. پس آن را از جان برون کرد و از دل برآند و از دیده نهان داشت. چنین است. هرکه چیزی را دشمن دارد، این را که بدان بنگرد و از آن نزد او سخن رود، دشمن می‌دارد.

در رسول خدا - که درود خدا بر او و خاندانش باد! - نشانه‌هایی از زشتیها و عیبهای دنیا هست، چه او با ویژگیان خویش در دنیا گرسنه به سر بُرد و با همه نزدیکی‌اش [به خدا] زیورهای دنیا از او دور و برکنار ماند.

نگرنده را گوی تا با خرد خود اندرنگرد: خداوند بدین حال محمد را گرامی داشت یا خوار کرد؟! اگر گوید: او را خوار کرد، به خدای بزرگ سوگند که دروغی بس گران ساز کرده. و اگر گوید: او را گرامی داشت، پس گو بداند که خدای، دیگرگس را خوار گردانیده چون که دنیا را از برای وی گسترده و از نزدیکترین مردمان به خویش درنوردیده.

پس هرکه خواهد، به پیامبرش اقتدا نماید و راه او بپیماید و پا بر جای پای او نهد؛ ورنه از هلاکت در امان نباشد. که -همانا- خدای، محمد را - که درود خدا بر او و خاندانش باد! - نشانه‌ای از برای رستاخیز و مژده‌بخشی به بهشت و بیم‌رسانی از پادافراه^(۱) نهاده است. تهی شکم از دنیا برون شد و تندرست به سرای بازپسین درآمد. سنگی بر سنگی نهاد، تا به راه خویش رفت و فراخواننده^(۲) پروردگارش را اجابت کرد.

بزرگا متتا که خدای بر ما نهاده است، که ما را بدین پیشرو نواخته تا پیروی‌اش

۱. پادافراه: عُقوبت، مجازات.

۲. مراد از فراخواننده پروردگار، فرشته‌ای است که به بازگشت به سوی خداوند فرامی‌خواند؛ همان فرشته مرگ (مَلِكُ الْمَوْت).

نگر: توضیح نهج البلاغه، الحسینی الشیرازی، ۴۳۸/۲.

کنیم و بدین راهبر که پای بر جای پایش نهیم. به خدا سوگند، که این پشمینه‌جامهٔ خویش را چندان وصله زدم که از وصله‌زن شرم کردم. خود کسی مرا گفت: بدورش تیفکنی؟ گفتم: از من دور شو! کاروانیان بامدادان بر شب‌روی ثنا خوانند!^(۱).

۱. عبارت «عند الصّباح یحمد القوم السّری» که در متن آمده است - و ما ترجمه‌ای تقریباً مطابق از آن به دست دادیم -، مثلی است، ناظر به حال و روزگارِ مردمانی که در عهدِ قدیم سفر می‌کردند و حرکتِ شبانه را به سبب خواب‌آلودگی و دشواریهایش ناخوش می‌داشتند، لیک چون سیرِ دشوارِ شبانه را بر خود هموار می‌کردند و بامدادان (یا پیشتر) به منزل می‌رسیدند، آنگاه قدر و ارزشِ آن سیرِ پُرصعوبت را بازمی‌شناختند و به ستایش آن زبان می‌گشودند.

نگر: توضیح نهج البلاغه، الحسینی الشیرازی، ۴۳۹/۲.

حديث ششم:

قرآن

وَأَعْلَمُوا أَنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ النَّاصِحُ الَّذِي لَا يَعْشُ، وَالْهَادِي الَّذِي لَا يُضِلُّ،
وَالْمُحَدِّثُ الَّذِي لَا يَكْذِبُ. وَمَا جَالَسَ هَذَا الْقُرْآنَ أَحَدٌ إِلَّا قَامَ عَنْهُ بِزِيَادَةٍ أَوْ
نُقْصَانٍ: زِيَادَةٍ فِي هُدًى، أَوْ نُقْصَانٍ مِنْ عَمَى. وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَ
الْقُرْآنِ مِنْ فَاقَةٍ، وَلَا لِأَحَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غِنَى؛ فَاسْتَشْفُوهُ مِنْ أَدْوَائِكُمْ، وَ
أَسْتَعِينُوا بِهِ عَلَى لُؤَائِكُمْ، فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ: وَهُوَ الْكُفْرُ وَالنِّفَاقُ، وَ
الْغِيُّ وَالضَّلَالُ، فَاسْأَلُوا اللَّهَ بِهِ، وَتَوَجَّهُوا إِلَيْهِ بِحُبِّهِ، وَلَا تَسْأَلُوا بِهِ خَلْقَهُ، إِنَّهُ مَا
تَوَجَّهَ الْعِبَادُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِمِثْلِهِ. وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ شَافِعٌ مُشَفَّعٌ، وَقَائِلٌ مُصَدَّقٌ، وَأَنَّهُ
مَنْ شَفَعَ لَهُ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ شَفَعَ فِيهِ، وَمَنْ مَحَلَّ بِهِ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صَدَّقَ
عَلَيْهِ، فَإِنَّهُ يُنَادِي مُنَادٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: «أَلَا إِنَّ كُلَّ حَارِثٍ مُبْتَلَى فِي حَرِّهِ وَعَاقِبَةٍ
عَمَلِهِ، غَيْرَ حَرِّثَةِ الْقُرْآنِ». فَكُونُوا مِنْ حَرِّثَتِهِ وَاتَّبَاعِهِ، وَأَسْتَدِلُّوهُ عَلَى رَبِّكُمْ، وَ

أَسْتَنْصِحُوهُ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ، وَآتَهُمُوا عَلَيْهِ ءَارَاءَكُمْ، وَأَسْتَعِشُوا فِيهِ أَهْوَاءَكُمْ^(۱)

(یعنی:

و بدانید که این قرآن خیرخواهی است که خیانت نکند و رهنمائی است که گمراه نگرداند و سخنگویی است که دروغ نگوید. و هیچکس با این قرآن ننشست مگر آنکه با فزایشی یا کاهشش از بر آن برخاست. فزایش هدایت، یا کاهش کوردلی. و بدانید که هیچکس را از پس قرآن، ناداری نباشد، و هیچکس را پیش از قرآن، توانگری نباشد. پس درمان دردهاتان ازو خواهید و در سختی کارتوان ازو خواستاری یاری نمائید. که در آن بهبودی بدترین درد هست که آن کفر است و نفاق و بیراهی و ضلال. پس به واسطه قرآن از خدای در خواهید و به دوستداری قرآن روی بدو آرید و بدان از آفریدگانش چیزی نخواهید، که بندگان به هیچ چیز چون قرآن روی به خدای متعال نیاورده‌اند، و بدانید که او میانجی است که میانجیگری اش پذیرفته است و گوینده‌ای است که سخنش راست شمرده شده، و هرکه قرآن در روز رستاخیز از برایش میانجیگری کند میانجیگری اش پذیرفته باشد، و هرکه قرآن در روز رستاخیز بد او گوید، سخنش را به زیان او راست شمارند. همانا روز رستاخیز مُنادی ندا در دهد: هان! هر کشتکاری در کشتکاری و فرجام کردارش گرفتار است، جز کشتکاران قرآن. پس از کشتکاران قرآن و پیروان آن باشید، و بر پروردگارتان رهنمایش گیرید و از بهر خودتان خیرخواهی اش جوئید و رایهاتان را بر او متهم دارید و خواهشهای نفسانی تان را در برابر قرآن خیانتکار شمارید).

حدیثِ هفتم: أهل بیت - علیهم السلام -

أَيُّنَ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنَا، كَذِبًا وَبَغْيًا عَلَيْنَا، أَنْ رَفَعْنَا
اللَّهَ وَوَضَعَهُمْ، وَأَعْطَانَا وَحَرَمَهُمْ، وَأَدْخَلْنَا وَأَخْرَجَهُمْ. بِنَا يُسْتَعْتَبُ الْهُدَى، وَ
يُسْتَجْلَى الْعَمَى. إِنَّ الْأَيْمَةَ مِنْ قُرَيْشٍ غُرِسُوا فِي هَذَا الْبَطْنِ مِنْ هَاشِمٍ؛ لَا تَصْلُحُ
عَلَى سِوَاهُمْ، وَلَا تَصْلُحُ الْوُلَاةُ مِنْ غَيْرِهِمْ.^(۱)

(یعنی):

کجایند آنان که، بدروغ و ستم بر ما، پنداشتند که استوارگامان در دانش،
آناند، نه ما، که خدای ما را برگرفت و فرونهادشان، و به ما عطا کرد و محروم
نهادشان، و ما را اندرآورد و برون راندشان. به ما هدایت خواهند و زدایش کوردلی
جویند. همانا پیشوایان از قریشاند، در این تیره خاندانِ هاشم نهاده شده‌اند،
پیشوائی جز ایشان را نسزد و حکمرانان جز ایشان نشایند).

حديث هشتم:

خلافت

يَا أَخَا بَنِي أَسَدٍ! إِنَّكَ لَلْقَلْبُ الْوَضِيحُ، تُرْسِلُ فِي غَيْرِ سَدَدٍ، وَ لَكَ بَعْدُ ذِمَامَةٌ
الصَّهْرِ وَ حَقُّ الْمَسْأَلَةِ، وَقَدْ اسْتَعْلَمْتَ فَاعْلَمْ، أَمَّا أَلِلسْتَبْدَادُ عَلَيْنَا بِهَذَا الْمَقَامِ وَ نَحْنُ
الْأَعْلَوْنَ نَسَبًا وَ الْأَشَدُّونَ بِرَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - نَوْطًا، فَإِنَّهَا كَانَتْ
أَثْرَةً شَحَّتْ عَلَيْهَا نَفُوسُ قَوْمٍ، وَ سَخَتْ عَنْهَا نَفُوسُ آخَرِينَ؛ وَ الْحَكْمُ اللَّهُ، وَ الْمَعُودُ
إِلَيْهِ الْقِيَامَةُ.

وَدَعُ عَنْكَ نَهَبًا صِيحَ فِي حَجَرَاتِهِ وَ لَكِنْ حَدِيثًا مَا حَدِيثُ الرَّوَاحِلِ
وَ هَلُمَّ الْخُطْبَ فِي ابْنِ أَبِي سُفْيَانَ، فَلَقَدْ أَضْحَكَنِي الدَّهْرُ بَعْدَ إِنْكَائِهِ؛ وَ لَا غَرَوْ
وَ اللَّهِ، فَيَا لَهُ خُطْبًا يَسْتَفْرِغُ الْعَجَبَ وَ يَكْثُرُ الْأَوْدُ! حَاوَلَ الْقَوْمُ إِطْفَاءَ نُورِ اللَّهِ مِنْ
مِصْبَاحِهِ، وَ سَدَّ فَوَارِهِ مِنْ يَنْبُوعِهِ، وَ جَدَحُوا بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ شَرِبًا وَ بَيْئًا، فَإِنْ تَرْتَفَعْنَا
وَ عَنْهُمْ مِحْنُ الْبُلُوعِ، أَحْمِلُهُمْ مِنَ الْحَقِّ عَلَى مَحْضِهِ؛ وَ إِنْ تَكُنِ الْآخِرَى، ﴿فَلَا

تَذْهَبُ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ ﴿۳۵﴾ [س ۳۵ ی ۸]!^(۱)

(یعنی):

ای مردِ اَسَدی! بیقراری و ناسنجیده‌گفتار؛ لیک، زانِ پَس، تو را حقِ خویشی سَبَبی^(۲) و حقِ پُرسشگری است. آگاهی خواستی، پس بدان که خودکامانه این پایگاه را از ما که به تبار برتریم و به رسولِ خدا -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- پیوسته‌تر، غصب‌کردن، ویژه‌خواهی‌ای بود که جانهایِ گروهی بدان آزمند شد و جانهایِ گروهی دیگر گشاده‌دستانه از آن درگذشت؛ داور، خداست، و رستاخیز، بازگشت به سوی اوست.

و دَعَّ عَنْكَ...^(۳)

(یعنی): داستانِ تاراجی را که برگردش بانگها برخاست، فروگذار؛ داستانِ ما را که داستانِ شترانِ بارکش [به تاراج‌رفته] است، در میان آر).
داستانِ شگرفِ پسرِ بوسُفیان را در میان آر. روزگار پس از آنکه مرا گریانید به خنده انداخت، و به خدا سوگند شگفت نیست، که داستان از شگرفی‌اش شگفتی را می‌زداید^(۴) و کزی می‌فزاید! جماعت خواستند تا فروغِ خدای را در چراغ

۱. خطبه ۱۶۲.

۲. این اِشارت از آن روست که زَيْنَبُ بِنْتُ جَحْش، همسرِ رسولِ خدا -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- از بنی اَسَد بود.

نگر: توضیح نهج البلاغه، الحسینی الشیرازی، ۲/۴۴۶ و ۴۴۷.

۳. این بیت از امرؤ القیس است.

تفصیل را، نگر: مصادرُ نهج البلاغه و آسانیده، ۲/۳۷۶.

۴. این نحوه تعبیر، برای مبالغت در بابِ تعجب است و در ادبِ تازی نظیر دارد. ابن هانی، یکجا می‌گوید: «فَعَجِبْتُ حَتَّى كِدْتُ لَأُتَعَجَّبُ!» (یعنی: چندان درشگفتم که نزدیک است هیچ درشگفت نباشم!).

نگر: بحار الأنوار، ۲۹/۴۹۰ و ۴۹۱.

فروگشند و بر جوشیدن نگاهش را از سر چشمه فرو بندند و آبشخوری را میان من و خودشان به بیماری و درد آمیختند. پس اگر رنجهای این آزمون از ما و آنان برداشته شود، آنان را به حقّ ناب و ادارم، و اگر کار دیگرگونه سرآید، «پس جانّت بر سر افسوسهایی بر آنان از کف نرود؛ همانا خدا بدانچه می‌کنند داناست.»).

حديث نهم:

پس از خلافتِ ظاهری

ذَمَّتِي بِمَا أَقُولُ رَهِينَةً وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ: إِنَّ مَنْ صَرَاحَتْ لَهُ الْعِبْرَةُ عَمَّا بَيْنَ يَدَيْهِ
مِنَ الْمَثَلَاتِ، حَجَزَتْهُ التَّقْوَىٰ عَنْ تَقْحُمِ الشُّبُهَاتِ. أَلَا! وَإِنْ بَلَيْتَكُمْ قَدْ عَادَتْ كَهَيْئَتِهَا
يَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّهُ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -؛ وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لِيُتَّبَلْنَ بِلَبَلَةٍ، وَ
لِتُغْرِبُنَّ غَرْبَةً، وَتُسَاطِنَنَّ سَوَاطِنَ الْقَدْرِ، حَتَّىٰ يَعُودَ أَسْفَلُكُمْ أَعْلَاكُمْ، وَأَعْلَاكُمْ
أَسْفَلَكُمْ، وَلَيْسَبِقَنَّ سَابِقُونَ كَانُوا قَصْرُوا، وَلِيَقْصِرَنَّ سَبَاقُونَ كَانُوا سَبَقُوا. وَاللَّهُ مَا
كَتَمْتُ وَشَمَمْتُ، وَلَا كَذَبْتُ كَذِبَةً، وَلَقَدْ نُبِيتُ بِهَذَا الْمَقَامِ وَهَذَا الْيَوْمِ. أَلَا! وَإِنَّ
الْخَطَايَا خَيْلٌ شُمُسُ حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا، وَخُلِعَتْ لُجْمُهَا، فَتَفَحَّمَتْ بِهِمْ فِي النَّارِ. أَلَا! وَ
إِنَّ التَّقْوَىٰ مَطَايَا دُلُّ، حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا، وَأَعْطُوا أَرْمَتَهَا، فَأُورِدَتْهُمْ الْجَنَّةَ. حَقٌّ وَ
بَاطِلٌ. وَلكُلِّ أَهْلٍ، فَلَيْتُنَّ أَمْرَ الْبَاطِلِ لَقَدِيمًا فَعَلَ، وَ لَيْتُنَّ قَلَّ الْحَقُّ فَلَرُبَّمَا وَ لَعَلَّ، وَ

لَقَلَّمَا أَدْبَرَ شَيْءٌ فَأَقْبَلَ!

قال السيد الشريف:

وَ أَقُولُ: إِنَّ فِي هَذَا الْكَلَامِ الْأَدْنَى مِنْ مَوَاقِعِ الْإِحْسَانِ مَا لَا تَبْلُغُهُ مَوَاقِعُ الْإِسْتِحْسَانِ، وَإِنَّ حَظَّ الْعَجَبِ مِنْهُ أَكْثَرُ مِنْ حَظِّ الْعَجَبِ بِهِ. وَ فِيهِ -مَعَ الْحَالِ الَّتِي وَصَفْنَا- زَوَائِدٌ مِنَ الْفَصَاحَةِ لَا يَقُومُ بِهَا لِسَانٌ، وَ لَا يَطَّلِعُ فَجْهًا إِنْسَانٌ؛ وَ لَا يَعْرِفُ مَا أَقُولُ إِلَّا مَنْ ضَرَبَ فِي هَذِهِ الصَّنَاعَةِ بِحَقِّ، وَ جَزَى فِيهَا عَلَى عِرْقٍ. ﴿ وَ مَا يَخْفَلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ ﴾ (۱)

(یعنی):

پیمان من گرو اینست که می‌گویم و من این را پائیدانم. هرکه عبرتها از پادافراهای پیشارویش پرده بگیرد، پارسائی از درافتادنش به شبهتها بازدارد. هان! گرفتاری و آزمونتان بازگشته است به سان آن روز که خداوند پیامبرش را -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ- برانگیخت. سوگند بدان که او را بحق برانگیخت سخت درآمیخته و پالوده و برهم‌زده خواهید شد، چونان برهم‌خوردن آنچه در دیگ است، تا فرودیتان بر فرازتان شود و آن که بر فرازتان است فرودین گردد و پیشروانی که واپس مانده‌اند پیش افتند و پیشتازانی که پیش رفته‌اند واپس مانند. به خدا سوگند، نه کلمه‌ای از حق را فروپوشیدم و نه دروغی گفتم، و مرا از این جایگاه و این روز آگهی داده‌اند. هان! خطاها اسبانی توسن‌اند که خطاکاران را بر پشت دارند و لگام‌هاشان وانهاده است، پس به آتششان اندرآرند. هان! پارسائی مرکب‌هایی دستکش را ماند که پارسایان را بر پشت دارند و افسارهاشان به دست ایشان است، پس به بهشتشان درآورند. حق هست و باطل، و هر کدام را یاران و خواهانان. اگر باطل چیره شود، دیرست که چنین بوده است، و اگر حق اندک باشد، پس «ای بسا» و «شاید» در کار است^(۲)، و کم افتد که آنچه رفته بازآید!

۱. خطبه ۱۶.

۲. یعنی: ای بسا حق با همه اندک شماری یاران و خواهندگانش بر باطل فیروز گردد و شاید روزی آید که حق بر باطل غالب شود.

نگر: توضیح نهج البلاغه، الحسینی السیرازی، ۱۰۳/۱.

سید شریف [رضی، گردآورنده نهج البلاغه] گفته است:

می‌گویم:

در این سخن چندان زیبایی هست که باز نمودن کمترین آن نتوان، و شگفتی از آن برخوردار ترست تا خودپسندی بدان، و با این همه که گفتیم، فزونیها از شیوائی دارد که هیچ زبان نتواند آن را گزارد و هیچ آدمی به ژرفای آن آگهی نیابد؛ و آنچه را می‌گویم، جز آن کس که برآستی در این فن کوشیده و از آن بهره‌ای وافر یافته است، نداند؛ «و جز دانشوران آن را در نیابند».

حديث دهم: إمامت و أمّت و حقوق متقابلشان

ثُمَّ جَعَلَ -سُبْحَانَهُ- مِنْ حُقُوقِهِ حُقُوقًا أَفْتَرَضَهَا لِبَعْضِ النَّاسِ عَلَى بَعْضٍ، فَجَعَلَهَا تَتَكَافَأُ فِي وُجُوهِهَا، وَيُوجِبُ بَعْضُهَا بَعْضًا، وَلَا يُسْتَوْجَبُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ. وَ أَعْظَمُ مَا أَفْتَرَضَ -سُبْحَانَهُ- مِنْ تِلْكَ الْحُقُوقِ حَقُّ الْوَالِيِ عَلَى الرَّعِيَّةِ، وَ حَقُّ الرَّعِيَّةِ عَلَى الْوَالِيِ، فَرِيضَةٌ فَرَضَهَا اللَّهُ -سُبْحَانَهُ- لِكُلِّ عَلَى كُلِّ، فَجَعَلَهَا نِظَامًا لِلْأُمَّتِ، وَ عِزًّا لِدِينِهِمْ، فَلَيْسَتْ تَصْلُحُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِصَلَاحِ الْوَلَاةِ، وَ لَا تَصْلُحُ الْوَلَاةُ إِلَّا بِأَسْتِقَامَةِ الرَّعِيَّةِ، فَإِذَا أَدَّتِ الرَّعِيَّةُ إِلَى الْوَالِيِ حَقَّهُ، وَ أَدَّى الْوَالِيِ إِلَيْهَا حَقَّهَا عَزَّ الْحَقُّ بَيْنَهُمْ، وَ قَامَتْ مَنَاهِجُ الدِّينِ، وَ أَعْتَدَكَتْ مَعَالِمُ الْعَدْلِ، وَ جَرَتْ عَلَى أَدْلَالِهَا السُّنَنُ، فَصَلَحَ بِذَلِكَ الزَّمَانُ، وَ طُمِعَ فِي بَقَاءِ الدَّوْلَةِ، وَ يَبْسُتُ مَطَامِعُ الْأَعْدَاءِ. وَ إِذَا غَلَبَتِ الرَّعِيَّةُ وَالْيَهَا، أَوْ أَجْحَفَ الْوَالِيِ بِرَعِيَّتِهِ، أَخْتَلَفَتْ هُنَالِكَ الْكَلِمَةُ، وَ ظَهَرَتْ مَعَالِمُ الْجَوْرِ، وَ كَثُرَ الْإِدْغَالُ فِي الدِّينِ، وَ تَرِكَتْ مَحَاجُ السُّنَنِ، فَعَمِلَ بِالْهَوَى، وَ عَطَّلَتِ الْأَحْكَامُ، وَ كَثُرَتْ عِلَلُ النُّفُوسِ، فَلَا يُسْتَوْحَشُ لِعَظِيمِ حَقِّ عَطْلِ، وَ لَا

لِعَظِيمٍ بَاطِلٍ فُجِعَ! فَهَذَاكَ تَذَلُّ الْأَبْرَارِ، وَتَعَزُّ الْأَشْرَارِ، وَتَعْظُمُ تَبِعَاتُ اللَّهِ
 -سُبْحَانَهُ- عِنْدَ الْعِبَادِ. فَعَلَيْكُمْ بِالتَّصَاحِحِ فِي ذَلِكَ، وَحُسْنِ التَّعَاوُنِ عَلَيْهِ، فَلَيْسَ أَحَدٌ
 -وَإِنْ أَشْتَدَّ عَلَى رِضَى اللَّهِ حِرْصُهُ، وَطَالَ فِي الْعَمَلِ اجْتِهَادُهُ- بِبَالِغِ حَقِيقَةِ مَا اللَّهُ
 -سُبْحَانَهُ- أَهْلُهُ مِنَ الطَّاعَةِ لَهُ. وَلَكِنْ مِنْ وَاجِبِ حُقُوقِ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ النَّصِيحَةُ
 بِمَبْلَغِ جُهْدِهِمْ، وَالتَّعَاوُنُ عَلَى إِقَامَةِ الْحَقِّ بَيْنَهُمْ. وَلَيْسَ أَمْرٌ -وَإِنْ عَظُمَتْ فِي
 الْحَقِّ مَنْزِلَتُهُ، وَتَقَدَّمَتْ فِي الدِّينِ فَضِيلَتُهُ- بِفَوْقِ أَنْ يُعَانَ عَلَى مَا حَمَلَهُ اللَّهُ مِنْ
 حَقِّهِ. وَ لَا أَمْرٌ -وَإِنْ صَغُرَتْهُ النُّفُوسُ، وَأَقْتَحَمَتْهُ الْعُيُونُ- بِدُونِ أَنْ يُعِينَ عَلَى
 ذَلِكَ أَوْ يُعَانَ عَلَيْهِ. (۱)

(یعنی):

پس خداوندِ سُبْحانِ پاره‌ای از حقوقِ خود را از برایِ برخی مردمان بر برخی دیگر واجب گردانید، و آن حقوق را برابر یکدیگر و چنان نهاد که برخی برخی دیگر را واجب سازند و برخی جز به برخی دیگر و خوب نیابند. و بزرگترین چیزی از این حقوق که خداوندِ سُبْحانِ واجب گردانید، حقِّ والی بر رعیت و حقِّ رعیت بر والی است. فریضه‌ای است که خداوندِ سُبْحانِ از برایِ هر یک بر دیگری واجب گردانیده و آن را مایهٔ سامانِ اُلْفَتِ ایشان و عِزَّتِ دینشان قرار داده است. پس رعیت جز به صالح بودنِ والیانِ صالح نپذیرند و والیان جز به درستکاریِ رعیت صالح نشوند. پس چون رعیت حقِّ والی را بدو گزارد و والی حقِّ رعیت را بدیشان ادا نماید، حق میان آنان ارجمند گردد و راههای دینت برقرار شود و نشانه‌های عدالت اعتدال پذیرد و سُنَّتِها چنان‌که باید روان گردد، بدینگونه زمانه صلاح پذیرد و در پایداری دولت طَمَعِ بسته شود و مطامع دشمنان به نومیدی بدل گردد. و اگر رعیت بر والی

خود چیره شوند، یا والی بر رعیت خویش ستم راند، ناهمسوئی پدید آید، و نشانه‌های جور هویدا گردد، و دست‌اندازی تباهی‌آفرین^(۱) به دین بسیار شود، و راههای روشن و گشادهٔ سنتها را بازنهند، پس بر هوای نفس کار کنند و احکام را فروگذارند و بیماریهای جانها بسیار گردد. نه بر حق سترگی که فروگذاشته شود بیم رود، و نه بر باطل بزرگی که چهره بندد. آنگاه باشد که نیکان خوار شوند و بدان آر جدار، و تاوانهای خداوند سبحان بر بندگان گران باشد. پس در آن نیکخواه یکدیگر باشید و بر آن به نیکوئی همکاری نمائید. هیچکس - هر چند سخت بر خشنودی خداوند حریص و در کار بندگی بسیارکوش باشد - به حقیقت طاعتی که خدای سبحان سزای آن باشد در نتواند رسید. لیک از حقوق واجب الهی بر بندگان آن است که چندان که توانند نیکخواه باشند و در برپاداشتن حق میان خویش، همکاری کنند. هیچکس - هر اندازه هم که منزلتش در حق، بزرگ، و فضیلتش در دین، بیشتر باشد - برتر از آن نیست که او را در حقی که خداوند بر دوش او نهاده یاری رسانند، و هیچکس - هر اندازه هم کسانش خوار دارند و دیدگانش بی‌مقدار یابند - فروتر از آن نیست که در این کاری یاری رسانند یا یاری‌اش رسانند).

۱. واژه‌ای که در متن عربی آمده، «الإذغال» است.
«أَدْغَلَ فِي الْأَمْرِ: أَدْخَلَ فِيهِ مَا يُفْسِدُهُ وَ يُخَالِفُهُ» (تُرْهُةُ النَّظَرِ بَدْرِي، ص ۲۷۳).

حديث يازدهم:

روزِ رستاخيز

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ الْكِتَابَ أَجَلَهُ، وَالْأَمْرُ مَقَادِيرُهُ، وَالْحَقُّ آخِرُ الْخَلْقِ بِأَوَّلِهِ، وَجَاءَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ مَا يُرِيدُهُ مِنْ تَجْدِيدِ خَلْقِهِ، أَمَادَ السَّمَاءِ وَفَطَرَهَا، وَارْجَّ الْأَرْضَ وَارْجَفَهَا، وَقَلَعَ جِبَالَهَا وَنَسَفَهَا، وَدَكَ بَعْضُهَا بَعْضًا مِنْ هَيْبَةِ جَلَالَتِهِ وَمَخُوفِ سَطْوَتِهِ، وَأَخْرَجَ مَنْ فِيهَا فَجَدَّدَهُمْ بَعْدَ إِخْلَاقِهِمْ، وَجَمَعَهُمْ بَعْدَ تَفَرُّقِهِمْ، ثُمَّ مَيَّزَهُمْ لِمَا يُرِيدُهُ مِنْ مَسْأَلَتِهِمْ عَنِ خَفَايَا الْأَعْمَالِ وَخَبَايَا الْأَنْفَعَالِ، وَجَعَلَهُمْ فَرِيقَيْنِ: أَنْعَمَ عَلَيَّ هَؤُلَاءِ وَأَنْتَمَ مِنْ هَؤُلَاءِ. فَأَمَّا أَهْلُ الطَّاعَةِ فَأَتَانَهُمْ بِجَوَارِهِ، وَخَلَدَهُمْ فِي دَارِهِ، حَيْثُ لَا يَطْعَنُ النَّزْلُ، وَلَا تَتَغَيَّرُ بِهِمُ الْحَالُ، وَلَا تَتَوَبُّهُمْ الْأَفْزَاعُ، وَلَا تَنَالُهُمُ الْأَسْقَامُ، وَلَا تَعْرِضُ لَهُمُ الْأَخْطَارُ، وَلَا تُشْخِصُهُمُ الْأَسْفَارُ. وَأَمَّا أَهْلُ الْمَعْصِيَةِ فَانزَلَهُمْ شَرَّ دَارٍ، وَغَلَّ الْأَيْدِيَّ إِلَى الْأَعْنَاقِ، وَقَرَنَ النَّوَاصِي بِالْأَقْدَامِ، وَالْبَسَهُمْ سَرَابِيلَ الْفَطْرَانِ، وَمُقَطَّعَاتِ النَّيْرَانِ، فِي عَذَابٍ قَدِ اشْتَدَّ حَرُّهُ، وَبَابٍ قَدْ أُطْبِقَ عَلَيَّ أَهْلِهِ، فِي نَارٍ لَهَا كَلْبٌ، وَلَجَبٌ، وَلَهَبٌ سَاطِعٌ، وَقَصِيفٌ هَائِلٌ، لَا يَطْعَنُ مُقِيمُهَا وَلَا يُعَادِي أُسِيرُهَا، وَ

لَا تُقَصِّمُ كِبُولُهَا، لَأُمَّدَّةٌ لِلدَّارِ فَتَفْنِي، وَلَا أَجَلَ لِلْقَوْمِ فَيَقْضَى. (۱)

(یعنی):

تا آنگاه که آنچه تقدیر شده است سرآید، و کار را اندازه رسد، و فرجام آفریدگان به آغازشان دررسانیده شود، و اراده خدای مبنی بر تجدید آفرینشش بیاید، آسمان را به حرکت آرَد و برشکافد، و زمین را بجنباند و بلرزاند، و کوههایش را برکند و بزاید، و از هیبت جلال و سَطَوَتِ بیم‌انگیزش برخی در برخی دیگر فروکوفته شوند، و هرکه را در آن است برون آرَد، و از پس فرسائیدن، نو گردآندشان، و از پس پراکندگی، گرد آرَدشان، آنگاه جدایشان کند تا آنچه از کردارهایِ نپایان کرده‌هایِ پنهان می‌خواهد از ایشان بپرسد، بپرسد. و آنان را دو گروه کند: گروهی را نوازَد و از گروهی انتقام بازکشد. فرمانبران را به همسایگی خود پاداش دهد و در سرایِ خویش جاودانه سازَد، جائی که فرودآیندگان از آن نکوچند، و حال و روزشان دگرگون نشود، و هراسها فرا نگیرندشان، و بیماریها درنیابندشان، و در خطر نیفتند و سفرها از آن جایگه روانه‌شان نسازند. و اَمَّا نافرمانان را به بدترین سرای فرود آرند و دستهایشان را به گردنها در غُل آورند و پیشانیهایشان را به پایها فروبندند و جامه‌هایِ قطران و پاره‌هایِ آتش بر آنان پوشانند، در عذابی که سوزِ آن در اشتداد است و پُشتِ دری که بر اهلِ آن سرایِ فروبسته‌شده، در آتشی بیقرار و غرّان و زبانه‌کش و دَمَان^(۲)، با آوایی هراس‌انگیز، که باشنده‌اش کوچ نتواند و بندی‌اش به فدیه نتواند رست و قیدهایش گسست نیابد. نه این سرایِ را مدتی است که به پایان رسد و نه این مردمان را سرآمدی تا به فرجام آید).

۱. خطبه ۱۰۹.

۲. ترجمه مطابق‌تر: آتشی... که زبانه‌اش برمی‌دند.

حدیث دوازدهم:

إسلام

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَعَ الْإِسْلَامَ فَسَهَّلَ شَرَائِعَهُ لِمَنْ وَرَدَهُ، وَاعَزَّ أَرْكَانَهُ عَلَى مَنْ غَالَبَهُ، فَجَعَلَهُ أَمْنًا لِمَنْ عَلِقَهُ، وَسَلْمًا لِمَنْ دَخَلَهُ، وَبُرْهَانًا لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ، وَشَاهِدًا لِمَنْ خَاصَمَ عَنْهُ، وَنُورًا لِمَنْ اسْتَضَاءَ بِهِ، وَفَهْمًا لِمَنْ عَقَلَ، وَلُبًّا لِمَنْ تَدَبَّرَ، وَآيَةً لِمَنْ تَوَسَّمَ، وَتَبْصِرَةً لِمَنْ عَزَمَ، وَعِبْرَةً لِمَنْ اتَّعَطَّ، وَنَجَاةً لِمَنْ صَدَّقَ، وَثِقَةً لِمَنْ تَوَكَّلَ، وَرَاحَةً لِمَنْ فَوَّضَ، وَجَنَّةً لِمَنْ صَبَرَ. فَهُوَ أَبْلَجُ الْمَنَاهِجِ وَأَوْضَحُ الْوَلَائِحِ؛ مُشْرِفُ الْمَنَارِ، مُشْرِقُ الْجَوَادِّ، مُضِيءُ الْمَصَابِيحِ، كَرِيمُ الْمِضْمَارِ، رَفِيعُ الْغَايَةِ، جَامِعُ الْحَلَبَةِ، مُتَنَافِسُ السُّبْقَةِ، شَرِيفُ الْفُرْسَانِ. التَّصَدِيقُ مِنْهَاجُهُ، وَالصَّالِحَاتُ مَنَارُهُ، وَالْمَوْتُ غَايَتُهُ، وَالدُّنْيَا مِضْمَارُهُ، وَالْقِيَامَةُ حَلَبَتُهُ، وَالْجَنَّةُ سُبْقَتُهُ. (۱)

(یعنی):

سپاس و ستایش خدای راست که راه اسلام را نهاد و در آمدن به
آبشخورهایش را از برای آنان که بدان در آیند آسان گردانید و ستونهایش را در برابر

آنان که بر آن چیرگی خواهند استوار ساخت. آن را برای کسی که بدان درآویزد، امان گردانید، و برای کسی که بدان اندرآید، آرامش و آشتی، برای آن که بدان زبان گشاید، بُرهان، و برای آن که به آن بر کسی حُجَّت آرَد، گواه، و برای کسی که بدان روشنی جوید، نور، و برای کسی که خِرَد و رَزَد، فَهَم، و برای آنکه که ژرف اندیشد، خِرَد، و برای آنکه نشانه شناسد، نشان، و برای کسی که آهنگ کُند، بینائی، و برای کسی که پند گیرد، عبرت، و برای آن که که راست شمارَد، رهایش، و برای آن که توکل آرَد، مُعْتَمَد، و برای کسی که کار [خویش] وانهاد، آسایش، و برای آن که شکیبید، سِپَر. پس اسلام، روشن ترین راه است و هویداترین طریق.^(۱) نشانِ راهِ آن بلند و پدیدار است، جاده هایش روشن، چراغ هایش نورافشان، مُسَابَقَتِ جَایِ آن فراخ، آماجِ آن فرازَمَنَد؛ مُسَابَقَتِ جویان را فراهم آرَد، و بر سرِ پاداشِ آن بر یکدیگر سبقت جویند؛ سوارانِ آن اَز جدارانند. راست شمردنِ [حقائق] راهِ آن است، و کردارهایِ شایسته نشانِ راه، و مرگ، آماجِ آن، و دنیا، مُسَابَقَتِ جَایِ آن، و رستاخیز، جایگاهِ فراهم آمدنِ سبقتِ جویان، و بهشت، پاداشِ مُسَابَقَتِ.

۱. واژه «وَلایح» (جمع «وَلیجه») که در متن عَرَبی آمده است، از دیدِ معنا جایِ گفتگوست (نگر نهج البلاغه، با ترجمه دکتر شهیدی، ص ۴۷۳؛ و: مفردات نهج البلاغه، قرشی، ۱۱۶۱/۲)، و زین رو ای بسا این عبارت ترجمه های دیگری را نیز برتابد.

حدیث سیزدهم: وصف مؤمن

الْمُؤْمِنُ بِشْرُهُ فِي وَجْهِهِ، وَحُزْنُهُ فِي قَلْبِهِ، أَوْسَعُ شَيْءٍ صَدْرًا وَأَذَلُّ شَيْءٍ نَفْسًا. يَكْرَهُ الرِّفْعَةَ، وَيَسْنَأُ السَّمْعَةَ، طَوِيلٌ غَمُّهُ، بَعِيدٌ هَمُّهُ، كَثِيرٌ صَمْتُهُ، مَشْغُولٌ وَقْتُهُ. شَكُورٌ صَبُورٌ، مَعْمُورٌ بِفِكْرَتِهِ، ضَنِينٌ بِخَلَّتِهِ، سَهْلٌ الْخَلِيقَةَ، لَيِّنٌ الْعَرِيكََةَ! نَفْسُهُ أَصْلَبُ مِنَ الصَّلْدِ، وَهُوَ أَذَلُّ مِنَ الْعَبْدِ. (۱)

(یعنی):

مؤمن، شادمانی‌اش در روی اوست، و اندوهش در دل او. سینه او هرچه فراخ‌تر است و نفس او هرچه خوارتر. بلند پایگی را ناخوش می‌دارد و بلند آوازی را دشمن می‌شمارد. اندوهش درازست، همتش بلند، خاموشی‌اش بسیار، اوقاتش در کار. سپاسگزار و شکیباست. در اندیشه خویش فرو رفته است و به حاجت‌خواستن‌اش تنگ‌چشمی می‌کند. نرم‌خوی است و نرم‌پوی. جان‌ش از خار سخت‌تر است و خودش از برده افتاده‌تر).

حديث چهاردهم: سفارش به پرهيزگارى

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْحَمْدَ مِفْتَاحًا لِذِكْرِهِ، وَ سَبَبًا لِلْمَزِيدِ مِنْ فَضْلِهِ، وَ دَكِيلًا
عَلَى الْأَيَّامِ وَ عَظَمَتِهِ.

عِبَادَ اللَّهِ! إِنَّ الدَّهْرَ يَجْرِي بِالْبَاقِينَ كَجَرِّهِ بِالْمَاضِينَ؛ لَا يَعُودُ مَا قَدْ وَلَّى مِنْهُ،
وَ لَا يَبْقَى سَرْمَدًا مَا فِيهِ. اخِرُ فَعَالِهِ، كَأَوَّلِهِ. مُتَشَابِهَةٌ أُمُورُهُ، مُتَظَاهِرَةٌ أَعْلَامُهُ.
فَكَانَتْكُمْ بِالسَّاعَةِ تَحْدُوكُمْ حَدُّوَ الزَّاجِرِ بِشَوْئِهِ: فَمَنْ شَغَلَ نَفْسَهُ بِغَيْرِ نَفْسِهِ تَحَيَّرَ فِي
الظُّلُمَاتِ، وَ أَرْتَبَكَ فِي الْهَلَكَاتِ، وَ مَدَّتْ بِهِ شَيَاطِينُهُ فِي طُغْيَانِهِ، وَ زَيَّنَتْ لَهُ سَيِّئَ
أَعْمَالِهِ. فَالْجَنَّةُ غَايَةُ السَّابِقِينَ، وَ النَّارُ غَايَةُ الْمُفْرِطِينَ.

إِعْلَمُوا - عِبَادَ اللَّهِ! - أَنَّ التَّقْوَى دَارُ حِصْنٍ عَزِيزٍ، وَ الْفُجُورَ دَارُ حِصْنٍ ذَلِيلٍ،
لَا يَمْنَعُ أَهْلَهُ، وَ لَا يُحْرِزُ مَنْ لَجَأَ إِلَيْهِ. أَلَا! وَ بِالتَّقْوَى تُقَطَّعُ حُمَةُ الْخَطَايَا، وَ بِالْيَقِينِ
تُدْرِكُ الْغَايَةَ الْقُصْوَى.

عِبَادَ اللَّهِ! اللَّهُ اللَّهُ فِي أَعَزِّ الْأَنْفُسِ عَلَيْكُمْ، وَ أَحَبِّهَا إِلَيْكُمْ: فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَوْضَحَ

لَكُمْ سَبِيلَ الْحَقِّ وَأَنْارَ طُرُقِهِ. فَشِقْوَةٌ لَكُمْ، أَوْ سَعَادَةٌ دَائِمَةٌ! فَتَزَوَّدُوا فِي أَيَّامِ
 الْفَنَاءِ لِأَيَّامِ الْبَقَاءِ. قَدْ دَلَلْتُمْ عَلَى الزَّادِ، وَأَمَرْتُمْ بِالظَّنِّ، وَحَشِشْتُمْ عَلَى الْمَسِيرِ؛ فَإِنَّمَا
 أَنْتُمْ كَرَكِبٍ وَقُوفٍ، لَا يَدْرُونَ مَتَى يُؤْمَرُونَ بِالسَّيْرِ. أَلَا! فَمَا يَصْنَعُ بِالْدُنْيَا مَنْ خُلِقَ
 لِلْآخِرَةِ؟! وَمَا يَصْنَعُ بِالْمَالِ مَنْ عَمَّا قَلِيلٍ يُسَلَبُهُ، وَتَبَقَى عَلَيْهِ تَبَعْتُهُ وَحِسَابُهُ؟!
 عِبَادَ اللَّهِ! إِنَّهُ لَيْسَ لِمَا وَعَدَ اللَّهُ مِنَ الْخَيْرِ مَشْرُكٌ، وَلَا فِيمَا نَهَى عَنْهُ مِنَ الشَّرِّ
 مَرْعَبٌ.

عِبَادَ اللَّهِ! أَخَذَرُوا يَوْمًا تُفْحَصُ فِيهِ الْأَعْمَالُ، وَيَكْثُرُ فِيهِ الزَّلْزَالُ، وَتَشِيبُ
 فِيهِ الْأَطْفَالُ!

اعْلَمُوا - عِبَادَ اللَّهِ! - أَنَّ عَلَيْكُمْ رَصْدًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ، وَعَيْونًا مِنْ جَوَارِحِكُمْ،
 وَحِفَاطَ صِدْقٍ يَحْفَظُونَ أَعْمَالَكُمْ، وَعَدَدَ أَنْفُسِكُمْ، لَا تَسْتُرْكُمْ مِنْهُمْ ظُلْمَةٌ لَيْلٍ دَاجٍ،
 وَلَا يَكْتُمُكُمْ مِنْهُمْ بَابٌ ذُو رِتَاجٍ، وَإِنَّ عَدَا مِنْ الْيَوْمِ قَرِيبٌ.
 يَذْهَبُ الْيَوْمُ بِمَا فِيهِ، وَيَجِيءُ الْعَدُوُّ لِحَقِّاقِهِ، فَكَأَنَّ كُلَّ أَمْرٍ مِنْكُمْ قَدْ بَلَغَ مِنَ
 الْأَرْضِ مَنْزِلَ وَحْدَتِهِ، وَمَخَطَّ حُفْرَتِهِ. فَيَأْتِيهِ مِنْ بَيْتٍ وَحَدَةٍ، وَمَنْزِلٍ وَحَشَةٍ، وَمُفْرَدٍ
 غُرْبَةٍ! وَكَأَنَّ الصَّيْحَةَ قَدْ أَتَتْكُمْ، وَالسَّاعَةَ قَدْ غَشِيَتْكُمْ، وَبَرَزْتُمْ لِفَضْلِ الْقَضَاءِ، قَدْ
 زَاخَتْ عَنْكُمْ الْأَبَاطِيلُ، وَأَضْمَحَلَّتْ عَنْكُمْ الْعِلَلُ، وَأَسْتَحَقَّتْ بِكُمْ الْحَقَائِقُ، وَ
 صَدَرَتْ بِكُمْ الْأُمُورُ مَصَادِرَهَا، فَاتَّعَظُوا بِالْعِبَرِ، وَاعْتَبَرُوا بِالْغَيْرِ، وَأَنْتَفِعُوا
 بِالنُّذُرِ. (۱)

(یعنی:

سپاس و ستایش خدایِ راست که سپاس و ستایش را کلیدی از برای یادِ خود ساخت، و مایه‌ای از برای فزایشِ دِهشِ خویش، و رهنمونی به نواختها و بزرگی‌اش. ای بندگانِ خدا! روزگار بر بازماندگان چنان رَوَد که بر گذشتگان رفت؛ آنچه از آن سپری شد، باز نیاید، و آنچه در آن است، جاودان نپاید. فرجامِ کارش چون آغازِ آن است. کارهایش همسان است و نشانه‌هایِ آن پیِ در پی. پنداری رستخیز چونان شُترانی که شُترانِ سبکِ سیر^(۱) خود را پیش می‌راند شما را به پیش سوق می‌دهد. پس هرکه خویش را به جُز خویش سرگرم سازد، در تاریکیها سرگردان گردد و در هلاکتها فروافتد و شیاطینش او را در سرکشی‌اش کشانند و کردارهایِ زشتِ او را در دیده‌اش بیاریند. پس بهشت، پایانِ کارِ پیشی‌جویندگان است، و دوزخ، پایانِ کارِ کوتاهی‌کنندگان.

بدانید - ای بندگانِ خدا! - که پرهیزگاری دژِ استوار است، و معصیتکاری دژِ سُست و خوار. نه باشندگانش را پاس دارد و نه آن را که بدان پناهد در امان آرد. هان! که با پرهیزگاری نیش‌کژروی‌ها را توان بُرید و با یقین به آماجِ فرجامین توان رسید.

بنندگانِ خدا! خدا را! خدا را! آن جان را که بر شما از همه جانها گرامی‌تر و نزد

۱. واژه «شُول» که در متنِ عَرَبی به کار رفته است، بر شترانی با حالات و مختصاتِ ویژه اطلاق می‌شود که علی‌الظاهر به سببِ سبکیِ بسختی و تُندی رانده می‌شوند و لذا «سبکِ سیر» اند. (نگر: نهج‌البلاغه، با ترجمه و شرح فیض‌الاسلام، ص ۴۹۶؛ و نهج‌البلاغه، با ترجمه علی‌اصغرِ فقیهی، ص ۴۷۷). ما در ترجمه، همین حاصل معنا را ملحوظ داشتیم.

شما از همه جانها محبوب تر است^(۱) دریابید. که خداوند راه حق را برایتان هویدا گردانیده و جاده هایش را روشن ساخته است. پس نگویند بختی است دامنگیر یا نیکبختی پایان ناپذیر! پس در روزهای سپری شدن برای روزهای ماندن توشه بگیرید! شما را به توشه راه نموده اند، و به کوچیدن فرمان داده، و به راه سپاردن بر آغلانیده! پس شما چون سوارانی هستید بر جای خویش ایستاده، ندانند کج رفتنشان فرمایند.

هان! کسی که برای آن جهان آفریده اندش با این جهان چه کند؟! و کسی که بزودی دارائی را از او واستانند و وبال و حساب آن بر وی ماند با مال چه کند؟!
بندگان خدا! آن خیر که خداوند وعده داده است، و انهدانی نیست، و آن شر که از آن نهی فرموده است، خواستنی نیست.

بندگان خدا! از آن روز پروا کنید که در آن کردارها را وار سَند، و لرزه ها در آن بسیار باشد، و کودکان در آن پیر گردند!

بدانید -بندگان خدا!- که بر شما از خودتان دیده بان نهاده شده است و از اندامهاتان دیده ها، و پاسدارانی راستی پیشه که کرده اتان را و شمار نفسهاتان نگاه می دارند. نه تیرگی شبی تار از آنان پوشیده تان دارد و نه دری استوار از آنان نهانتان سازد؛ و راستی که فردا به امروز نزدیک است!

امروز با هر آنچه در آنست می رود و فردا می آید و بدان می رسد. تو گوئی که هر یکی تان به سرای تنهائی اش و گودال گورش در زمین رسیده! چه خانه تنهائی! و

۱. یعنی: جان خودتان.

نگر: توضیح نهج البلاغه، الحسینی السیرازی، ۴۱۲/۲.

چه سرایِ وحشتی! و چه تنهائی‌کدهٔ غُربتی! تو گوئی آن بانگِ بلند^(۱) به شما رسیده و رستخیز شما را دریافته و برایِ داوریِ قطعی به میان آمده‌اید! یاوه‌ها از شما بر کنار شده و دلیل تراشی‌ها از کفِتان رفته و حقائق سزاوارِ شما گردیده، و کارها شما را بدانجا که باید کشانده! پس از عبرتها پند پذیرید و از گردشِ روزگار عبرت گیرید و از بیمِ دهنندگان سود برگیرید!).

۱. یعنی بانگ بلند مرگ یا بانگی که برای برخاستن مردگان در رستخیز دردهند.
نگر: توضیح نهج البلاغه، الحسینی الشیرازی، ۴۱۵/۲.

حديث پانزدهم:

در دستيازی به کارهاي نيك

فَاتَّقُوا اللَّهَ - عِبَادَ اللَّهِ! - وَبَادِرُوا أَجَالَكُمْ بِأَعْمَالِكُمْ، وَابْتَاعُوا مَا يَبْقَى لَكُمْ
بِمَا يَزُولُ عَنْكُمْ، وَتَرَحَّلُوا فَقَدْ جُدَّ بِكُمْ، وَأَسْتَعِدُّوا لِلْمَوْتِ فَقَدْ أَظْلَمَكُمْ، وَكُونُوا قَوْمًا
صِيحَ بِهِمْ فَلَنْتَبَهُوا، وَعَلِمُوا أَنَّ الدُّنْيَا لَيْسَتْ لَهُمْ بِدَارٍ فَلَا سَتَبَدُّوا؛ فَإِنَّ اللَّهَ
- سُبْحَانَهُ - لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثًا، وَلَمْ يَتْرُكْكُمْ سُدًى، وَمَا بَيْنَ أَحَدِكُمْ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ أَوْ
النَّارِ إِلَّا الْمَوْتُ أَنْ يَنْزَلَ بِهِ. وَإِنَّ غَايَةَ تَنْقِصِهَا اللَّحْظَةُ، وَتَهْدِمُهَا السَّاعَةُ، لَجْدِيرَةٌ
بِقِصْرِ الْمُدَّةِ. وَإِنَّ غَايَةَ يَحْدُوهُ الْجَدِيدَانِ: اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ، لِحَرِيٍّ بِسُرْعَةِ الْأُوبَةِ. وَ
إِنَّ قَادِمًا يَقْدُمُ بِالْفُوزِ أَوْ الشَّقْوَةِ لِمُسْتَحِقٍّ لِأَفْضَلِ الْعُدَّةِ. فَتَزَوَّدُوا فِي الدُّنْيَا، مِنْ
الدُّنْيَا، مَا تَحْرُزُونَ بِهِ أَنْفُسَكُمْ غَدًا.

فَاتَّقَى عَبْدُ رَبِّهِ، نَصَحَ نَفْسَهُ، وَقَدَّمَ تَوْبَتَهُ، وَغَلَبَ شَهْوَتَهُ، فَإِنَّ أَجَلَهُ مَسْتُورٌ

عَنْهُ، وَ أَمَلَهُ خَادِعُ لَهُ، وَ الشَّيْطَانُ مُوَكَّلٌ بِهِ، يُزَيِّنُ لَهُ الْمَعْصِيَةَ لِيُرِكَبَهَا، وَ يُمَنِّيهِ
التَّوْبَةَ لِيَسُوِّفَهَا، إِذَا هَجَمَتْ مَنِيَّتُهُ عَلَيْهِ أَغْفَلَ مَا يَكُونُ عَنْهَا.

فِيهَا حَسْرَةٌ عَلَيَّ كُلِّ ذِي غَفْلَةٍ أَنْ يَكُونَ عُمُرُهُ عَلَيْهِ حُجَّةً، وَ أَنْ تُؤَدِّيَهُ أَيَّامُهُ

إِلَى الشَّقْوَةِ!

نَسْأَلُ اللَّهَ -سُبْحَانَهُ- أَنْ يَجْعَلَنا وَ إِيَّاكُمْ مِمَّنْ لَا تُبْطِرُهُ نِعْمَةٌ، وَ لَا تُقْصِرُ بِهِ

عَنْ طَاعَةِ رَبِّهِ غَايَةً، وَ لَا تَحُلُّ بِهِ بَعْدَ الْمَوْتِ نَدَامَةً وَ لَا كَابَةً.^(۱)

(یعنی):

از خدا پروا کنید -ای بندگانِ خدا!- و به کردارها تان بر آجلهاتان پیشی
گیرید، و بدانچه از گفتان رود آنچه را برایتان می ماند بخرید، و رهسپار شوید، که
شتابان می برنندتان، و برای مرگ آماده گردید، که بر سرتان سایه افکنده است.
مردمانی باشید که بر آنان بانگ زده اند و بیدار شده اند و دانسته اند که این جهان
سرای ایشان نیست، پس خانه بدل کردند؛ همانا خداوند سُبْحانِ شما را بیهوده
نیافریده و رها و انهداده و میان هریک از شما و بهشت یا دوزخ، جُز مرگ نیست که به
وی فرود آید. و همانا مدتی که چشم برهم زدنی فرومی کاهدش و گذر زمان
درهم می کوبدش، کوتاهی را سزاست! و غائبی^(۲) که شب و روز آن را پیش
می رانند، سزاست که زود باز گردد! و آینده ای که رستگاری یا تیره روزی آرَد به
بهترین پذیرائی و برگ و ساز شاید. پس، در دنیا، از دنیا، توشه ای بگریید که فردا

۱. خطبه ۶۴.

۲. در این که مُراد از این غائب کیست، شارحان همداستان نیستند.

به قولی، مراد، مرگ است (که حیاتِ دُنیوی میانِ انسان و او حائل شده و با سرآمدن این حیات آدمی که از آغاز وجود
با مرگ مُقارن بوده و برای مُردن آفریده شده بوده باز با آن همراه خواهد شد)؛ به قولِ دیگر، مُراد، انسان است
(که شب و روز او را به سرایِ حقیقی اش -که جهانِ آخرت باشد- می رانند، و او در زندگانیِ دنیوی اش بواقع از
آن سرا -که سرایِ راستینِ اوست- غَیبت کرده است).

تفصیل را، نگر: بَهْجِ الصَّبَاغَةِ، التَّسْتَرَى، ۱۲۹/۱۱ و ۱۳۰.

خود را بدان نگاه دارید.

پس بنده باید از پروردگارِ خویش پروا کند، نیکخواه خویش باشد و توبه‌اش را پیش دارد و بر خواهشِ نفسِ خود چیره گردد^(۱)؛ چه، مرگِ وی از او پوشیده است، و آرزویش او را فریبنده، و شیطان بر وی گماشته، معصیت را در دیده‌اش بیاراید، تا بدان دست یازد، و آرزویِ توبه را در دلِ او می‌اندازد تا در اقدامِ بدان امروز و فردا نماید، هنگامی که مرگ بر وی تازد از همیشه از آن غافل‌تر باشد. دریغا بر هر غَفَلْتَمَنْد که عمرِ وی حُجَّتِی بر وی باشد و روزگارش او را به تیره‌روزی کشاند!

از خداوندِ سُبْحانِ درمی‌خواهیم ما و شما را از کسانی قرار دهد که نعمت ایشان را به سرکشی نیندازد و هیچ هدفی ایشان را در فرمائبری خداوند به کوتاهی نیفکند و پس از مرگ دچارِ پشیمانی و اندوه نشوند).

۱. این گزاره‌ها، در متنِ عربی، با فعلِ ماضی بیان شده است، لیک به گفته بعضی شارحان، مُراد امر است. نگر: ترجمه و شرح نهج البلاغه، مَلَأَ فَتَحَ اللَّهُ كَاشَانِي، ۳۰۲/۱ و ۳۰۳.

حديث شانزدهم: اندرز سترگ

فَإِنَّ الْغَايَةَ أَمَامَكُمْ، وَإِنَّ وِرَاءَكُمْ السَّاعَةَ تَحْدُوكُمْ. تَخَفُّوا تَلْحَقُوا، فَإِنَّمَا
يُنْتَظَرُ بِأَوْلِيكُمْ آخِرُكُمْ.

قال السيد الشريف:

أقول: إنَّ هذا الكلام لَوْ وُزِنَ، بَعْدَ كَلَامِ اللَّهِ -سُبْحَانَهُ-، وَبَعْدَ كَلَامِ رَسُولِ اللَّهِ -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ
آلِهِ-، بِكُلِّ كَلَامٍ لَمَالَ بِهِ رَاجِحًا، وَبَرَزَ عَلَيْهِ سَابِقًا. فَأَمَّا قَوْلُهُ -عَلَيْهِ السَّلَامُ-: «تَخَفُّوا تَلْحَقُوا»، فَمَا سَمِعَ كَلَامًا
أَقْلَ مِنْهُ مَشْمُوعًا وَ لَمْ أَكْثُرْ مِنْهُ مَحْضُولًا، وَ مَا أَبْعَدَ غُورَهَا مِنْ كَلِمَةٍ! وَ أَنْقَعَ نُطْفَتَهَا مِنْ حِكْمَةٍ! وَ قَدْ نَبَّهْنَا فِي
كِتَابِ الْخَصَائِصِ عَلَى عَظَمِ قَدْرِهَا وَ شَرَفِ جَوْهَرِهَا.^(١)

(يعنى:

همانا آماج پیش روی شماست، و همانا رستاخیز پس پشت شماست که
پیش می رانندتان. سبکبار باشید تا آندرر سید؛ که در باب پیشینانان، پسینانان را
چشم می دارند!

سید شریف [رضی] گفته است:

می گویم:

همانا اگر این سخن، گذشته از سخنِ خدایِ سبحان و گذشته از سخنانِ رسولِ خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - با هر سخنی برسنجیده شود، از آن بیش باشد و پیش افتد. همانندِ این گفته آن حضرت - عَلَيْهِ السَّلَام - که فرموده: «تَخَفُّوا تَلْحَقُوا» (سبکبار باشید تا آندرسید)، سخنی کُوتَه به شُفتار و پُرمایه و سرشار شنیده نشده است. چه سخنِ ژرفی! و حکمتِ آبدارِ عَطَشِ زُدائی! ما در کتابِ خصائصِ بلندپایگی و گرانمایگی این سخن را فرانموده‌ایم.

حديث هفدهم:

آفرينش انسان

...أم هذا الذي أنشأه في ظلمات الأرحام، وشغف الأستار، نطفة دهاقا، و
علقة محاقا، وجيننا وراضعا، ووليدا ويافعا، ثم منحه قلبا حافظا، ولسانا لافظا،
وبصرا لاحظا، ليفهم معتبرا، ويقصر مزدجرا؛ حتى إذا قام اعتداله، وأستوى
مثاله، نفر مستكبرا، وخبط سادرا، ماتحا في غرب هواه، كادحا سعيا لدنياه، في
لذات طربه، وبدوات آريه؛ ثم لا يحتسب رزية، ولا يخشع تقيته؛ فمات في فتنته
غريبا، وعاش في هفوته يسيرا، لم يفد عوضا، ولم يقض مفترضا، دهمته فجعات
المنيته في غبر جماحه، وسنن مراحه، فظل سادرا، وبات ساهرا، في غمرات
الآلام، وطوارق الأوجاع والأسقام، بين أخ شقيق، والدي شقيق، وداعية بالويل
جزعا، ولادمة للصدر قلقا؛ والمرء في سكرة ملهته، وغمرة كارته، وأنه موجهة،
وجذبة مكريته، وسوقة متعبة. ثم أدرج في أكفانه مبلسا، وجذب منقادا سلسا، ثم
ألقى على الأعواد رجيع وصب، ونضو سقم، تحمله حفدة الولدان، وحشدة

أَلِخْوَانِ، إِلَى دَارِ غُرْبَتِهِ، وَ مُنْقَطِعِ زَوْرَتِهِ، وَ مُفْرَدِ وَحْشَتِهِ؛ حَتَّى إِذَا أَنْصَرَفَ
 الْمَشِيعُ، وَ رَجَعَ الْمُنْفَجِعُ، أُقْعِدَ فِي حُمْرَتِهِ نَجِيًّا لِبَهْتَةِ السُّوَالِ، وَ عَثْرَةَ الْأَمْتِحَانِ. وَ
 أَعْظَمُ مَا هُنَالِكَ بَلِيَّةٌ نَزُولِ الْحَمِيمِ، وَ تَصْلِيَةِ الْجَحِيمِ، وَ فَوْرَاتِ السَّعِيرِ، وَ سَوْرَاتِ
 الرَّفِيرِ، لَأَفْتَرَةَ مُرِيحَتِهِ، وَ لَأَدَعَةَ مُرِيحَتِهِ، وَ لَأَقُوَّةَ حَاجِرَتِهِ، وَ لَأَمَوْتَةَ نَاجِرَتِهِ، وَ لَأَسِنَّةَ
 مُسَلِّيَتِهِ، بَيْنَ أَطْوَارِ الْمَوْتَاتِ، وَ عَذَابِ السَّاعَاتِ! إِنَّا بِاللَّهِ عَائِدُونَ!

عِبَادَ اللَّهِ! أَيْنَ الَّذِينَ عُمِّرُوا فَتَعَمُّوا، وَ عَلِّمُوا فَفَهَّمُوا، وَ أَنْظَرُوا فَفَلَّهُوا، وَ
 سَلِّمُوا فَتَسَوَّأُوا! أَمْهَلُوا طَوِيلًا، وَ مَنَحُوا جَمِيلًا، وَ حَذَّرُوا أَيْمًا، وَ وُعِدُوا جَسِيمًا!
 أَحْذَرُوا الذُّنُوبَ الْمَوْرِطَةَ، وَ الْعُيُوبَ الْمُسْخِطَةَ!

أُولِي الْأَبْصَارِ وَ الْأَسْمَاعِ، وَ الْعَافِيَةِ وَ الْمَتَاعِ! هَلْ مِنْ مَنَاصِ أَوْ خَلَاصِ، أَوْ
 مَعَاذِ أَوْ مَلَاذِ، أَوْ فِرَارِ أَوْ مَحَارِ؟! أَمْ لَا؟! «فَأَنَّى تُؤْفِكُونَ»! أَمْ أَيَّنَ تُصْرَفُونَ! أَمْ
 بِمَاذَا تَعْتَرُونَ! وَ إِنَّمَا حَظُّ أَحَدِكُمْ مِنَ الْأَرْضِ، ذَاتِ الطُّولِ وَ الْعَرْضِ، قَيْدُ قَدِّهِ،
 مُتَعَفِّرًا عَلَى حَدِّهِ! أَلَا نَ -عِبَادَ اللَّهِ!- وَ الْخِنَاقُ مُهْمَلٌ، وَ الرُّوحُ مُرْسَلٌ، فِي فَيْئَةِ
 الْإِرْشَادِ، وَ رَاحَةِ الْأَجْسَادِ، وَ بَاحَةِ الْإِحْتِشَادِ، وَ مَهَلِ الْبَقِيَّةِ، وَ أَنْفِ الْمَشِيَّةِ، وَ انْظَارِ
 التَّوْبَةِ، وَ أَنْفِسَاحِ الْحَوْبَةِ، قَبْلَ الضَّنْكِ وَ الْمَضِيْقِ، وَ الرَّوْعِ وَ الرَّهْوقِ، وَ قَبْلَ قُدُومِ
 الْغَائِبِ الْمُنْتَظَرِ وَ إِخْذَةِ الْعَزِيزِ الْمُقْتَدِرِ.

قَالَ الشَّرِيفُ:

وَ فِي الْخَبْرِ: أَنَّهُ لَمَّا خَطَبَ بِهَذِهِ الْخُطْبَةِ أَفْشَعَرَتْ لَهَا الْجُلُودُ، وَ بَكَتِ الْعُيُونُ، وَ رَجَفَتِ الْقُلُوبُ. وَ

مِنَ النَّاسِ مَنْ يُسَمِّي هَذِهِ الْخُطْبَةَ: «الْغُرَاءُ».^(۱)

(یعنی):

... این کسی که در تاریکیهای زهدانها و پوشش پرده‌ها، او را، به صورتِ نطفه‌ای ریخته و خون بسته‌ای ناتمام و جنین بیافرید و به صورتِ کودکی شیرخوار و طفلی خردسال و نوجوان درآورد. آنگاه دلی فراگیرنده و زبانی گوینده و دیده‌ای بیننده بدو بخشید تا پندپذیرانه دریابد و بازایستنده‌وار [از زشتیها] کوتاه آید. لیک چون بآندام گردید و پیکر کشید، گردن‌کشانه بگریزد و سرگشته‌وار حق و باطل را درآمیزد. در دلو هوای نفسِ خویش آب گشد و در پی دنیا بیقرارانه کوشد؛ غرقِ لذت‌های سرخوشی و خواهش‌های نفسانی. نه مُصیبتی را گمان می‌برد و نه از بیمی دل‌نگران می‌کند. پس در آزمونِ خویش بفریفتگی می‌میرد و تنها لختی در لغزشِ خود می‌زید. نه عَوَضی ستاند و نه فریضه‌ای گزارد. بناگاه در بازمانده سرکشی و طریقی شادکامی‌اش مصیبت‌های مرگ او را دریافت. پس در گردابِ آلام و شب‌آینده‌های دردها و رنجوریه‌ها سرگشته ماند و شام تا بام بیدار بود؛ در میان برادری همزاد و پدری دلسوز و زنی که از سرِ بیتابی واویلا سر می‌دهد و زنی دیگر که از بیقراری بر سینه می‌کوبد. مرد خود در بیهوشیِ نفس‌گیر و تنگنایی کوبنده و ناله‌ای دردبار و کششی اندوهزای و رانشی جائف‌رسای است. آنگاه زار در کَفَن‌هاش پیچند و رام و بی‌اختیارش برگیرند. کوفته رنجوری و نزارِ بیماری بر چوب‌هاش نهند. یارانِ فرزندان و پیرامونیان از برادران^(۲)، او را به سویِ سرایِ تنهایی و گسستگاه دیدارها و تنهایی‌کده و حشش برمی‌گیرند. چندان که چون تشییع‌کنندگان رُخ برتافتند و مصیبت‌زدگان

۱. خطبة ۸۳

۲. سنح: فی ظلال نهج البلاغة، محمدجواد مغنیه، ۴۰۹/۱.

بازگشتند، او را در گودالِ گورش می‌نشانند^(۱) در حالتی که از حیرتِ سؤال و لغزش در امتحان نرم‌نرم سخن می‌گوید. و دشوارترین چیز در آنجا، بلایِ فرود آمدن به حرارتِ دوزخ و در رسیدن به جهنّم و شعله‌هایِ زبانه‌کش و تیزگشتن‌هایِ زوزه‌آتش است که نه باز ایستادنی آسایشِ بخش در کار است و نه راحتیِ رهایشِ بخش، و نه توانی که باز دارد، و نه مرگی که در رسد، و نه غنودنی که آرامش رساند. هنگامه‌ی مرگ‌هایِ رنگارنگ است و عذاب‌هایِ دم به دم! به خدا می‌پناهیم!

بندگانِ خدا! کجایند کسانی که عمرشان دادند و تنعم یافتند، و بدیشان در آموزانیدند و دریافتند، و مهلتشان دادند و به لهُو و بیکارگی گذرانیدند، و تندرستی داده شدند و فراموش کردند! ایشان را مهلتی دراز دادند و نعمتِ نیکو بخشیدند و از عذابِ دردناکِ تحذیر کردند و نویدِ پاداشِ کلان دادند. از گناهانِ هلاک‌انگیز و زشتی‌هایِ خشم‌آفرین بپرهیزید!

ای خداوندانِ دیده و گوش و تندرستی و دارائی! آیا هیچ‌گریزگاهی یا رهایشی یا جایِ امنی یا پناهگاهی یا گریزی یا راهِ بازگشتی هست؟! یا نه؟! پس به کجا برمی‌گرداندتان؟! آیا به کدام سوئی رُخ برمی‌تابانددتان؟! یا فریفته‌چه می‌شوید؟! جُزین نیست که بهره‌هريك از شما از این زمینِ دارایِ درازا و پهنا مگر به اندازه‌ی قامتش نیست که گونه‌اش در آن خاك آلود شود! هم‌اکنون -ای بندگانِ خدا!- ریسمانِ [مرگ] برگلوها سخت نشده و رهاست و جان آزاد است، در زمانِ راهنمایی^(۲) است و آسایشِ تن‌ها و زمینه‌ی گرد آمدن به کوشیدن‌ها، اندک‌زمانی برای

۱. مُراد، نشانیدنِ پیکرِ مُرده در گور نیست، بلکه به قولی، مراد، در واقع، نشاندن و مخاطب‌ساختنِ بقایایِ روح است که یکسره از تن نگسسته.

نکر: توضیح نهج‌البلاغه، الحُسینی الشیرازی، ۱/۳۳۷.

۲. ضبطِ دیگر، به جای «الإرشاد» (راهنمایی)، «الارتیاد» (جُستن) است، که مناسب‌تر می‌نماید.
نکر: بهج‌الصباغة، الأُسُتری، ۱۱/۱۸۹.

ماندن و کار از سرگرفتن؛ فرصتی برای توبه و رهائی از گناه. پیش از آن که سختی و تنگنا و هراس و نابودی فرا رسد و پیش از در رسیدن آن غائب که انتظارش می‌رود^(۱) و پیش از گرفتاری به کیفر [خداوند]، آن شکست‌ناپذیر توانمند.

شریف [رضی] گوید:

در خبر است که آن حضرت چون این خطبه خواند، تن‌ها از شنیدنش لرزید و دیده‌ها گریید و دل‌ها تپید. و برخی مردمان این خطبه را «عزاء» می‌نامند).

۱. به قولی، آن غائب مُتَّظَر، مرگ است، و به قولی، فرشته مرگ.
نگر: بهج الصباغة، الأستری، ۱۹۲/۱۱.

حديث هجدهم: مايه هاي هلاكت مردمان

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يَقْصِمْ جَبَّارِي دَهْرٍ قَطُّ إِلَّا بَعْدَ تَمْهِيلٍ وَرَحَاءٍ؛ وَلَمْ يَجْبُرْ
عَظَمَ أَحَدٍ مِنَ الْأُمَمِ إِلَّا بَعْدَ أَزَلٍ وَبَلَاءٍ؛ وَفِي دُونَ مَا اسْتَقْبَلْتُمْ مِنْ عَتَبٍ وَمَا
اسْتَدْبَرْتُمْ مِنْ خَطْبٍ مُعْتَبِرٍ! وَمَا كُلُّ ذِي قَلْبٍ بَلِيْبٍ، وَلَا كُلُّ ذِي سَمْعٍ بِسَمِيعٍ، وَلَا
كُلُّ نَاطِرٍ بِبَصِيرٍ! فَيَا عَجَبًا! وَمَا لِي لَا أَعْجَبُ مِنْ خَطَا هَذِهِ الْفِرَقِ - عَلَى اخْتِلَافِ
حُجَجِهَا فِي دِينِهَا! لَا يَقْتَضُونَ أَثَرَ نَبِيِّ، وَلَا يَقْتَدُونَ بِعَمَلِ وَصِيِّ، وَلَا يُؤْمِنُونَ بِغَيْبٍ،
وَلَا يَعْقُونَ عَنْ عَيْبٍ، يَعْمَلُونَ فِي الشُّبُهَاتِ، وَيَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ. الْمَعْرُوفُ
فِيهِمْ مَا عَرَفُوا، وَالْمُنْكَرُ عِنْدَهُمْ مَا أَنْكَرُوا، مَفْرَعُهُمْ فِي الْمُعْضَلَاتِ إِلَى أَنْفُسِهِمْ، وَ
تَعْوِيلُهُمْ فِي الْأُمُهَمَاتِ عَلَى أَرَائِهِمْ، كَأَنَّ كُلَّ أَمْرٍ مِنْهُمْ إِمَامٌ نَفْسِهِ، قَدْ أَخَذَ مِنْهَا
فِيمَا يَرَى بِعُرَى ثِقَاتٍ، وَأَسْبَابٍ مُحْكَمَاتٍ. (١)

(یعنی:

أما بعد، خداوند ستمکارانِ گردنفرزِ هیچ روزگار را جز پس از آنکه لختی مهلت و آسانی داده است فرونشکسته و استخوانِ شکسته هیچ اُمّتی را جز پس از پاره‌ای سختی و ابتلاءِ درستی نبخشیده است^(۱). در مَسَقَّتِی که پذیره شدید و در آن سختی که پُشتِ سر نهادید، عبرتی است! نه هرکه دلی دارد داناست، و نه هرکه گوشی دارد، شنواست، و نه هرکه دیده‌ای دارد، بیناست! شگفتا! و چگونه در شگفت نشوم از خطایِ این فرقه‌ها با حُجَّتْهایِ ناهمسازشان در کارِ دین! نه از هیچ نبی پیروی کنند و نه به هیچ وصی اقتدا نمایند و نه به غیبِ ایمان دارند و نه از عیبِ کناره می‌جویند! در شبهتها عَمَل می‌کنند و در شهوتها راه می‌سپزند. پسندیده نزد ایشان آنست که ایشان پسندند و ناپسند نزد ایشان آنکه ایشان ناپسند دارند. در دشواریها به خویشتنِ خویش می‌پناهند و در کارهایِ گران بر اندیشه‌هایِ خود تکیه می‌دارند. پنداری هر یکی از ایشان پیشوایِ خویشتن است؛ در اندیشه‌ای که درمی‌اندازد، نزدِ خویش به ریسمانهایِ استوار و دستاویزهایِ مُحکَم درآویخته!).

۱. درست کردن و بستن استخوان شکسته، کنایه است از رفع پریشانی و خواری و ناتوانی. سنج: توضیح نهج البلاغه، الحسینی الشیرازی، ۲۴/۲.

حدیث نوزدهم:

دنیا

مَا أَصِفُ مِنْ دَارٍ أَوْلَاهَا عَنَاءٌ، وَ آخِرُهَا فِتْنَةٌ! فِي حَلَالِهَا حِسَابٌ، وَ فِي حَرَامِهَا عِقَابٌ. مَنْ أَسْتَعْنَى فِيهَا فُتِنَ، وَ مَنْ أَفْتَقَرَ فِيهَا حَزِنَ، وَ مَنْ سَاعَاَهَا فَاتَتْهُ، وَ مَنْ قَعَدَ عَنْهَا وَآتَتْهُ، وَ مَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصَرَتْهُ وَ مَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتْهُ.

قَالَ الشَّرِيفُ:

أَقُولُ: وَ إِذَا تَأَمَّلَ الْمُتَأَمِّلُ قَوْلَهُ -عَلَيْهِ السَّلَامُ-: «وَ مَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصَرَتْهُ» وَ جَدَّ تَحْتَهُ مِنَ الْمَعْنَى الْعَجِيبِ، وَ الْغَرَضِ الْبَعِيدِ، مَا لَمْ تَبْلُغْ غَايَتَهُ وَ لَمْ يَذْرُكْ غَوْزُهُ، لَمْ سَيِّمًا إِذَا قَرَنَ إِلَيْهِ قَوْلُهُ: «وَ مَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتْهُ» فَإِنَّهُ يَجِدُ الْفَرْقَ بَيْنَ «أَبْصَرَ بِهَا» وَ «أَبْصَرَ إِلَيْهَا» وَ اضِحًا نَبْرًا وَ عَجِيبًا بَاهِرًا! صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِ. (١)

(يعنى:

چه گویم از سرائی که آغاز آن رنج است و فرجام آن نابودی! در حلال آن حساب است و در حرام آن عِقَاب. هرکه در آن توانگر باشد به فتنه افتد و هرکه در آن تهیدست گردد اندوهگین شود. هرکه به جُستَنش کوشد از کَفَش رُود و هرکه از آن بازنشیند به دستش رَسَد. هرکه با آن نگرست دیده و رَش ساخت و هرکه در آن

نگریست نابینایش کرد.

شریف [رضی] گوید:

می‌گویم:

اگر ژرف‌اندیش در این گفتار آن حضرت -علیه‌السلام- که می‌فرماید: «وَمَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصَرَ تَهُ»
 (/هرکه با آن نگریست، دیده‌ورش ساخت)، درنگزد، در آن از معنای شگرف و آماج ژرف آن یابد که به
 فرجام آن نیازد رسیدن و ژرفاش را نتواند یافتن؛ به‌ویژه اگر با آن این سخن آن حضرت را همراه سازد
 که: «وَمَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتْهُ» (/و هرکه در آن نگریست، نابینایش کرد)، پس دگرسانی «أَبْصَرَ بِهَا» (/با
 آن نگریست) و «أَبْصَرَ إِلَيْهَا» (/در آن نگریست) را به روشنی روز و شگفتی دیده‌دوز دریابد. درودها و
 سلام خداوند بر او باد!).

حدیث بیستم:

مردمان در دنیا

النَّاسُ فِي الدُّنْيَا عَامِلَانِ: عَامِلٌ عَمِلَ فِي الدُّنْيَا لِلدُّنْيَا، قَدْ شَغَلَتْهُ عَنْ آخِرَتِهِ، يَخْشَى عَلَى مَنْ يَخْلُقُهُ الْفَقْرَ، وَيَأْمَنُهُ عَلَى نَفْسِهِ، فَيُنْفِي عُمُرَهُ فِي مَنَفَعَةٍ غَيْرِهِ؛ وَ عَامِلٌ عَمِلَ فِي الدُّنْيَا لِمَا بَعْدَهَا، فَجَاءَهُ الَّذِي لَهُ مِنَ الدُّنْيَا بَعِيرٌ عَمَلٍ، فَأَحْرَزَ الْحَظَّيْنِ مَعًا، وَ مَلَكَ الدَّارَيْنِ جَمِيعًا، فَأَصْبَحَ وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ، لَا يَسْأَلُ اللَّهُ حَاجَةً فَيَمْنَعُهُ. (۱)

(یعنی):

مردمان در دنیا در کارکردن بر دو گونه باشند:

کارکننده‌ای که در دنیا برای دنیا کار کرد و دنیا او را چنان به خود سرگرم ساخته که از آخرت بازداشته است. بر بازمانده خویش از تهیدستی می‌ترسد و خود را از آن در امان می‌بیند. پس زندگانی خود را در راه سود دیگری به سر آرد. دیگری، کارکننده‌ای که در دنیا از برای پس از آن کار کرد. پس آنچه از دنیا بهره او بود بی‌کوشش به سراغش آمد. پس هر دو بهره [ی این جهان و آن جهان] را با هم فراهم آورد و هر دو سرای را دارا گردید. نزد خداوند آبرومند شد. حاجتی از خداوند نمی‌خواهد که خدا به او ارزانی ندارد.

حدیث بیست و یکم: زهد

أَيُّهَا النَّاسُ! الزَّهَادَةُ قِصْرُ الْأَمَلِ، وَالشُّكْرُ عِنْدَ النَّعْمِ، وَالتَّوَرُّعُ عِنْدَ
الْمَحَارِمِ، فَإِنْ عَزَبَ ذَلِكَ عَنْكُمْ فَلَا يَغْلِبِ الْحَرَامُ صَبْرَكُمْ، وَلَا تَنْسُوا عِنْدَ النَّعْمِ
شُكْرَكُمْ، فَقَدْ أَعَذَرَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ بِحُجَجٍ مُسْفِرَةٍ ظَاهِرَةٍ، وَكُتِبَ بَارِزَةَ الْعُذْرِ
وَاضِحَةً. (۱)

(یعنی):

ای مردمان! زهد، کوتاهی آرزو و سپاسگزاری از بابت نعمتهای موجود، و
پرهیز از حرامهاست، پس اگر از دستتان برنیامد، مبدا حرام بر شکیبائیتان چیره
شود، و سپاسگزاریتان را از بابت نعمتهای موجود فراموش نکنید؛ که خداوند به
حجتهای روشن پدیدار و نامه‌های بهانه‌ستان آشکارا راه عذر را بر شما بسته است).

حديث بيست و دوم: استغفار

وَ قَالَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - لِقَائِلٍ قَالَ بِحَضْرَتِهِ: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ»:
ثَكَلْتِكَ أُمَّكَ! أَ تَدْرِي مَا أَلِاسْتِغْفَارُ؟ أَلِاسْتِغْفَارُ دَرَجَةُ الْعَلِيِّينَ، وَ هُوَ أَسْمُ
وَاقِعٌ عَلَى سِتَّةٍ مَعَانٍ: أَوْلَاهَا النَّدَمُ عَلَى مَا مَضَى، وَ الثَّانِي الْعَزْمُ عَلَى تَرْكِ الْعُودِ إِلَيْهِ
أَبَدًا، وَ الثَّلَاثُ أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَى الْمَخْلُوقِينَ حُقُوقَهُمْ حَتَّى تَلْقَى اللَّهَ أَمَلَسَ لَيْسَ عَلَيْكَ
تَبِعَةٌ، وَ الرَّابِعُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى كُلِّ فَرِيضَةٍ عَلَيْكَ ضَيَعْتَهَا فَتُؤَدِّيَ حَقَّهَا، وَ الْخَامِسُ أَنْ
تَعْمِدَ إِلَى اللَّحْمِ الَّذِي نَبَتَ عَلَى السُّحْتِ، فَتُذِيبَهُ بِالْأَحْرَانِ، حَتَّى تُلْصِقَ الْجِلْدَ
بِالْعَظْمِ، وَيَنْشَأَ بَيْنَهُمَا لَحْمٌ جَدِيدٌ، وَ السَّادِسُ أَنْ تُذِيقَ الْجِسْمَ أَلْمَ الطَّاعَةِ، كَمَا أَذَقْتَهُ
حَلَاوَةَ الْمَعْصِيَةِ، فَعِنْدَ ذَلِكَ تَقُولُ: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ».^(١)

(يعنى:

آن حضرت - که بر وی درود باد!- به کسی که در محضرِ وی «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ»

(/از خدا آمرزش می‌خواهم) گفت^(۱)، فرمود:

مامت به سوکت نشیناد!^(۲) آیا می‌دانی استغفار چیست؟ استغفار پایه
والامقامان است، و نامی است که بر شش معنا واقع می‌گردد^(۳):

نخستین آنها، پشیمانی بر آنچه صورت بسته.
دوم، عزیمت بر هرگز بازناگشتن بدان.
سوم، آن که حقوق آفریدگان را بدیشان پردازی تا خدای را پاك و عاری
دیدار کنی و وبالی بر تو نباشد.
چهارم، آن که به هرآنچه بر تو واجب بوده و آن را ضایع ساخته‌ای بازپردازی
تا حق آن بگزاری.
پنجم، آن که بدان گوشت که از حرام روئیده بازپردازی و به آندهان آن را
بگدازی، چندان که پوست را به استخوان بازچسبانی و میان آنها گوشتی نو بازروید.
ششم، آن که پیکر خود را همانسان که شیرینی نافرمانی چشانیده‌ای، درد
فرمانبری بچشانی.
در این هنگام گوئی: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ» (/از خدا آمرزش می‌خواهم).

۱. آن مرد به حقیقت این ذکر آگاه نبوده، و بنا بر لقلقه لسان، این ذکر عظیم را بر زبان رانده است.

نگر: شرح نهج البلاغه، الموسوی، ۵/۵۰۹.

۲. این تعبیر در عربی، هم در مواجهه با کسی که کاری زشت ازو سر می‌زند، و هم در مواجهه با کسی که سخنی شگفت بر زبان می‌راند، به کار می‌رفته (نگر: منهاج البراعة، الزاوندی، ۳/۴۳۶). پس لزوماً معنای إهانت‌آمیز آن را در فارسی نباید مدنظر داشت. در اینجا علی‌الظاهر امام -علیه‌السلام- از لقلقه لسان این مرد اظهار شگفتی می‌فرماید.

۳. یعنی: هرگاه این شش چیز تمامت یابند، استغفار حقیقت می‌یابد.

سنج: توضیح نهج البلاغه، الحسینی الشیرازی، ۴/۴۶۱.

حدیث بیست و سوم: چگونگی دعا

إِذَا كَانَتْ لَكَ إِلَى اللَّهِ -سُبْحَانَهُ- حَاجَةٌ فَأَبْدَأْ بِمَسْأَلَةِ الصَّلَاةِ عَلَى رَسُولِهِ
-صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ- ثُمَّ سَلْ حَاجَتَكَ؛ فَإِنَّ اللَّهَ أَكْرَمُ مَنْ أَنْ يُسْأَلَ
حَاجَتَيْنِ، فَيَقْضِيَ إِحْدَاهُمَا وَيَمْنَعَ الْآخَرَى. (۱)

(یعنی):

هرگاه از خدای سبحان حاجتی می‌خواستی، به درودخواستن بر پیامبرش
-که درود و سلام خدا بر او و خاندانش باد!- بیاغاز، آنگاه حاجت بخواه؛ که
خداوند کریم‌تر از آنست که دو حاجت از او درخواهند و یکی را برآرد و دیگری را
بازدارد! (۲).

۱. حکمت ۳۶۱.

۲. مُراد این است که چون دعای طلبِ درود بر پیامبر -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- به اجابت مقرون است، دعای دیگر را
باید با آن همراه کرد، تا آن نیز به اجابت مقرون گردد؛ چه، خداوند بزرگوارتر از آنست که تنها یکی از دو خواسته
را برآورده سازد.

حدیث بیست و چهارم: دوستانِ خدا

إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَىٰ بَاطِنِ الدُّنْيَا إِذَا نَظَرَ النَّاسُ إِلَىٰ ظَاهِرِهَا، وَ
أَشْتَعَلُوا بِأَجْلِهَا إِذَا أَشْتَعَلَ النَّاسُ بِعَاجِلِهَا، فَأَمَاتُوا مِنْهَا مَا خَشُوا أَنْ يُمِيتَهُمْ، وَتَرَكَوْا
مِنْهَا مَا عَلِمُوا أَنَّهُ سَيُتْرَكُهُمْ، وَرَأَوْا أَشْتَكَّارَ غَيْرِهِمْ مِنْهَا أَشْتَقْلَالًا، وَدَرَكَهُمْ لَهَا
فَوْتًا، أَعْدَاءُ مَا سَأَلَ النَّاسُ، وَسَلَمُ مَا عَادَى النَّاسُ! بِهِمْ عِلْمُ الْكِتَابِ وَبِهِ عِلْمُوا، وَ
بِهِمْ قَامَ الْكِتَابُ وَبِهِ قَامُوا، لَا يَرُونَ مَرْجُوعًا فَوْقَ مَا يَرْجُونَ، وَ لَا مَخُوفًا فَوْقَ مَا
يَخَافُونَ^(۱)

(یعنی):

دوستانِ خدا همان کسانی‌اند که چون مردمان به ظاهرِ دنیا نگرند، آنان به باطنِ دنیا نظر کنند، و چون مردمان به امورِ زودگذرِ دنیا مشغول شوند، آنان به آینده آن اشتغال و رزند؛ پس، از آن، آنچه را ترسند که میراندشان^(۲) میرانند، و آنچه را

۱. حکمت ۴۳۲.

۲. به قولی، مُراد، نفسِ اماره است.

سنج: شرح نهج البلاغه، ابن میثم البحرانی، ۴۵۱/۵.

دانند که زودا واگذاردهان، واگذارند. بسیارخواری دیگران را از آن، کم‌بهرگی شمارند، و دست‌یافتن‌شان را بر آن ازکف‌دادن^(۱) دانند. با آنچه مردمان در آشتی‌اند، دشمن‌اند و با آنچه مردمان دشمنی دارند، در آشتی‌اند! کتاب خدا به واسطه ایشان دانسته شد و خود به واسطه آن دانسته‌اند.^(۲) کتاب خدا به واسطه آنان برپا شد و خود به واسطه آن برپا شده‌اند. چیزی را برتر از آنچه بدان امید بندند، امید‌بستنی، و برتر از آنچه از آن بیم‌کنند، بیم‌کردنی نبینند.^(۳)

۱. مراد، ازکف‌دادن خیر پایدار و ثواب آخری است.

۲. سنج: شرح نهج البلاغه، ابن‌میثم البحرانی، ۴۵۱/۵؛ و: توضیح نهج البلاغه، الحسینی الشیرازی، ۴۶۸/۴.

۳. سنج: نهج البلاغه با ترجمه گویا و شرح فشرده، امامی و آشتیانی، ۳۸۷/۳.

چه، امید ایشان به خداست؛ و بیم ایشان از خداست؛ و برتر و بالاتر از خدا کجاست؟

سنج: نهج الصباغة، التستری، ۵۶۶/۳.

حدیث بیست و پنجم: سالکِ طریقِ خداوندِ سبحان

قَدْ أَحْيَا عَقْلَهُ، وَأَمَاتَ نَفْسَهُ، حَتَّى دَقَّ جَلِيلُهُ، وَأَطْفَ غَلِيظُهُ، وَبَرَقَ لَهُ لَامِعٌ
كَثِيرٌ الْبَرَقِ، فَأَبَانَ لَهُ الطَّرِيقَ، وَسَلَكَ بِهِ السَّبِيلَ، وَتَدَافَعَتْهُ الْأَبْوَابُ إِلَى بَابِ
السَّلَامَةِ، وَدَارِ الْأَقَامَةِ، وَتَبَتَّ رِجْلَاهُ بِطُمَأْنِينَةٍ بَدَنِهِ فِي قَرَارِ الْأَمْنِ وَالرَّاحَةِ، بِمَا
أَسْتَعْمَلَ قَلْبَهُ، وَأَرْضَى رَبَّهُ. (۱)

(یعنی):

همانا خرد خویش را زنده گرداند، و نفس خود را میراند، چندان که ستبر او
باریک و درشت او نرم شد (۲). فروغی بس رخشان برو بدرخشید و راه را از برای او
پدیدار گردانید و او را راه بُرد. تا به در سلامت و سرایِ اقامت، هر دری او را به در

۱. خطبه ۲۲۰.

۲. بعضی شارحان، این تعبیر را ناظر به رقیق و ضعیف شدنِ حبّ. شهوات و اتباعِ أهواء که نخست در جانِ شخص
بس عظیم و ستبر بوده است و همچنین نرم گشتن و تلطیف شدنِ نفس که در آغاز خشن و سرکش است و درشتی
می‌کند، گرفته‌اند.

نگر: توضیح نهج البلاغه، الحسینی السیرازی ۳/۳۴۹.

تعبیر شارحانِ دیگر نیز مختلف است.

دیگر راند. از آن روی که دلِ خود را به کار گرفت و پروردگارش را خشنود کرد، دو پای او به واسطهٔ آرامشِ پیکرش در قرارگاهِ ایمنی و آسایش استوار گردید).

حدیث بیست و ششم: دین شناس

الْفَقِيهُ كُلُّ الْفَقِيهِ مَنْ لَمْ يُقَيِّطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، وَ لَمْ يُؤَيِّسْهُمْ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ وَ لَمْ يُؤْمِنْهُمْ مِنْ مَكْرِ اللَّهِ. (۱)

(یعنی):

دین شناس کامل و راستین کسی است که مردمان را از رحمتِ خدای نوید
نسازد، و از لطفِ خدای مایوسشان نگرداند، و از مکرِ خدای ایمنی شان ندهد).

حديث بيست و هفتم: أمر به معروف و نهى از منكر

فَمِنْهُمْ الْمُتَّكِرُ لِلْمُنْكَرِ بِيَدِهِ وَ لِسَانِهِ وَقَلْبِهِ، فَذَلِكَ الْمُسْتَكْمِلُ لِخِصَالِ الْخَيْرِ؛ وَ مِنْهُمْ الْمُتَّكِرُ بِلسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَ التَّارِكُ بِيَدِهِ، فَذَلِكَ مُتَمَسِّكٌ بِخِصَلَتَيْنِ مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ وَ مُضَيِّعُ خِصَلَةٍ؛ وَ مِنْهُمْ الْمُتَّكِرُ بِقَلْبِهِ وَ التَّارِكُ بِيَدِهِ وَ لِسَانِهِ، فَذَلِكَ الَّذِي ضَيَّعَ أَشْرَفَ الْخِصَلَتَيْنِ مِنَ الثَّلَاثِ، وَ تَمَسَّكَ بِوَاحِدَةٍ، وَ مِنْهُمْ تَارِكٌ لِانْكَارِ الْمُتَّكِرِ بِلسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَ يَدِهِ، فَذَلِكَ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ.

وَ مَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، إِلَّا كُنْفَتَهُ فِي لُجِّيٍّ.

وَ إِنْ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ لَا يُقَرَّبَانِ مِنْ أَجْلِ، وَ لَا يَنْفُصَانِ مِنْ

رِزْقٍ.

وَ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ كَلِمَةٌ عَدَلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِدٍ.^(١)

(یعنی):

از ایشان کسی باشد که به دست و زبان و دلِ خویش مُنکر را زشت شمارد. این کسی است که ویژگیهای نیکو را به کمال رسانیده است.

و از ایشان کسی باشد که مُنکر را به زبان و دلِ خویش زشت شمارد و به دست و انهد. او به دو ویژگی از ویژگیهای نیکو دست می‌یازد و یک ویژگی را ضایع می‌سازد.

و از ایشان کسی باشد که مُنکر را به دلِ خویش زشت شمارد و به دست و زبان و انهد. او کسی است که برترین آن سه ویژگی را ضایع ساخته و به یکی دست یازیده است.

و از ایشان کسی باشد که زشت‌شمردنِ مُنکر را به زبان و دل و دست و انهد. او مُرده‌ای است در میانِ زندگان!

همهٔ نیکوکارها و جهاد در راهِ خدا، در برابرِ امر به معروف و نهی از مُنکر، چون دَمیدنی است در پهنِ دریائی موج‌زن.

و همانا، امر به معروف، و نهی از مُنکر، نه به مرگ نزدیک می‌سازند و نه از روزی می‌کاهند.

و از همهٔ اینها برتر، سخنی دادگرانه است نزدِ پیشوائی ستمگر.

حدیث بیست و هشتم:

حَجَّ

وَفَرَضَ عَلَيْكُمْ حَجَّ بَيْتِهِ الْحَرَامِ، الَّذِي جَعَلَهُ قِبْلَةً لِّلنَّاسِ: يَرِدُونَهُ وُرُودَ
الْأَنْعَامِ، وَيَأْلَهُونَ إِلَيْهِ وُلُوهَ الْحَمَامِ، وَجَعَلَهُ -سُبْحَانَهُ- عَلَامَةً لِّتَوَاضُعِهِمْ لِعَظَمَتِهِ، وَ
إِدْعَانِهِمْ لِعِزَّتِهِ، وَ اخْتَارَ مِنْ خَلْقِهِ سُمَاعًا أَجَابُوا إِلَيْهِ دَعْوَتَهُ، وَ صَدَّقُوا كَلِمَتَهُ، وَ
وَقَفُوا مَوَاقِفَ أَنْبِيَائِهِ، وَ تَشَبَّهُوا بِمَلَائِكَتِهِ الْمُطِيفِينَ بِعَرْشِهِ. يُحْرَزُونَ الْأَرْبَاحَ فِي
مَتَجَرِّ عِبَادَتِهِ، وَ يَتَبَادَرُونَ عِنْدَهُ مَوْعِدَ مَغْفِرَتِهِ، جَعَلَهُ -سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى- لِلإِسْلَامِ
عَلَمًا، وَ لِلْعَائِدِينَ حَرَمًا، فَ رَضَ حَقَّهُ، وَ أَوْجَبَ حَجَّهُ، وَ كَتَبَ عَلَيْكُمْ وَفَادَتَهُ، فَقَالَ
-سُبْحَانَهُ-: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ
غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾ [س ۳۷: ۹۷].^(۱)

(یعنی:

و حج خانه محترم خود را که قبله مردمانش ساخته است بر شما واجب گردانید: چون چارپایان تشنه -که به آب می‌رسند- بدان درآیند، و چون کبوتران

بدان پناهند. و خدایِ سُبْحانِ آن را نشانه‌ای نهاد از برای فروتنی ایشان در برابرِ عَظَمَتِش و خَسْتوئی‌شان به عِزَّتِش. و از میانِ آفریدگانش شنوندگانی را برگزید که فراخوانش را به سویِ آن پذیرفتند و سخنش را راست شمردند، پای بر جای پایِ پیمبرانش نهادند و به فرشتگانِ گردنده بر گردِ عرشِ او ماندگی جُستند. در تجارتخانه بندگی او سودها اندوزند و بدان هنگام^(۱) به سویِ وعده‌گاهِ مغفرتش بر یکدیگر پیشی جویند. خداوند -سُبْحانَهُ و تَعالیٰ- آن را برایِ اسلام، نشان، و برایِ پناهندگان، سرایِ امان قرار داد. حَقِّ آن را واجب کرد و حِجَّ آن را فریضه گردانید و به‌سویش رفتن را وظیفه شما ساخت، که فرمود: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ...﴾ (خدایِ راست بر مردمان که آهنگِ آن خانه کنند، بر هرکه به سویِ آن تواند رفت؛ و هرکه کُفر و رَزَد، پس همانا خدایِ از جهانیان بی‌نیاز است).

۱. سنج: ترجمه و شرح نهج البلاغه، ملّا فتح‌الله کاشانی، ۸۹/۱.

حديث بيست و نهم:

جهاد

فَقَدِمُوا الدَّارِعَ، وَ أَخْرُوا الْحَاسِرَ، وَ عَضُوا عَلَى الْأَضْرَاسِ، فَإِنَّهُ أَنْبَى
لِلسُّيُوفِ عَنِ الْهَامِ؛ وَ التَّوُوا فِي أَطْرَافِ الرِّمَاحِ، فَإِنَّهُ أَمْوَرٌ لِلْأَسْتَةِ؛ وَ غَضُوا
الْأَبْصَارَ فَإِنَّهُ أَرْبَطُ لِلْجَاشِ، وَ أَسْكَنُ لِلْقُلُوبِ؛ وَ أَمِيتُوا الْأَصْوَاتَ، فَإِنَّهُ أَطْرَدُ لِلْفَشْلِ.
وَ رَايْتَكُمْ فَلَا تَمِيلُوهَا وَ لَا تَخْلُوهَا، وَ لَا تَجْعَلُوهَا إِلَّا بِأَيْدِي شُجْعَانِكُمْ، وَ الْأَمَانِعِينَ
الذِّمَارَ مِنْكُمْ، فَإِنَّ الصَّابِرِينَ عَلَى نُزُولِ الْحَقَائِقِ هُمُ الَّذِينَ يَحْفُونَ بِرَايَاتِهِمْ، وَ
يَكْتَنِفُونَهَا: حِفَافِيهَا، وَ وَرَاءَهَا، وَ أَمَامَهَا؛ لَا يَتَأَخَّرُونَ عَنْهَا فَيُسَلِّمُوهَا، وَ لَا يَتَقَدَّمُونَ
عَلَيْهَا فَيُفْرِدُوهَا.

أَجْزَأُ أَمْرُؤُ قِرْنَهُ، وَ أَسَى أَخَاهُ بِنَفْسِهِ، وَ لَمْ يَكِلْ قِرْنَهُ إِلَى أَخِيهِ، فَيَجْتَمِعَ عَلَيْهِ
قِرْنُهُ وَ قِرْنُ أَخِيهِ.

وَ أَيْمُ اللَّهِ لَئِنْ فَرَرْتُمْ مِنْ سَيْفِ الْعَاجِلَةِ، لَا تَسْلَمُوا مِنْ سَيْفِ الْآخِرَةِ، وَ أَنْتُمْ
لَهَا مِيمُ الْعَرَبِ، وَ السَّنَامُ الْأَعْظَمُ. إِنَّ فِي الْفِرَارِ مَوْجِدَةَ اللَّهِ، وَ الذُّلَّ اللَّازِمَ، وَ الْعَارَ

الْبَاقِي. وَإِنَّ الْفَارَّ لَغَيْرُ مَزِيدٍ فِي عُمُرِهِ، وَ لَمْ مَحْجُوزٍ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ يَوْمِهِ.
 مَنِ الرَّائِحُ إِلَى اللَّهِ كَالظَّمَانِ يَرِدُ الْمَاءَ؟ الْجَنَّةُ تَحْتَ أَطْرَافِ الْعَوَالِي! الْيَوْمَ
 تُبْنَى الْأَخْبَارُ! وَاللَّهِ لَأَنَا أَشَوْقُ إِلَى لِقَائِهِمْ مِنْهُمْ إِلَى دِيَارِهِمْ.
 اللَّهُمَّ! فَإِنْ رَدُّوا الْحَقَّ فَافْضُضْ جَمَاعَتَهُمْ، وَ شَتِّتْ كَلِمَتَهُمْ وَ أَبْسِلْهُمْ
 بِخَطَايَاهُمْ. إِنَّهُمْ لَنْ يَزُولُوا عَنْ مَوَاقِفِهِمْ دُونَ طَعْنِ دِرَاكٍ: يَخْرُجُ مِنْهُمْ النَّسِيمُ؛ وَ
 ضَرْبٌ يَفْلِقُ الْأَهَامَ، وَ يُطِيحُ الْعِظَامَ، وَ يُنْدِرُ السَّوَاعِدَ وَ الْأَقْدَامَ؛ وَ حَتَّى يُرْمَوْا
 بِالْمَنَاسِرِ تَتَّبِعُهَا الْمَنَاسِرُ؛ وَ يُرْجَمُوا بِالْكَتَائِبِ تَقْفُوهَا الْحَلَائِبُ؛ وَ حَتَّى يُجَرَّ بِبِلَادِهِمْ
 الْخَمِيسُ يَتْلُوهُ الْخَمِيسُ؛ وَ حَتَّى تَدْعَقَ الْخَيُْولُ فِي نَوَاحِرِ أَرْضِهِمْ، وَ بِأَعْنَانِ
 مَسَارِيهِمْ وَ مَسَارِحِهِمْ.

قَالَ السَّيِّدُ الشَّرِيفُ:

أَقُولُ: الدَّغِقُ: الدَّقُّ، أَي تَدُقُّ الْخَيُْولُ بِخَوَافِهَا أَرْضَهُمْ. وَ نَوَاحِرُ أَرْضِهِمْ: مُتَقَابِلَاتُهَا. وَ يُقَالُ: مَنْزِلُ

بَنِي فُلَانٍ تَتَنَاحَرُ أَي تَتَقَابَلُ. (۱)

(یعنی):

زِرّه پوشیده را پیش دارید و بی زِرّه را واپس گمارید و دندانها را برهم بیفشارید
 که این، شمشیرها را از کاسه سر دوردارنده تر است. در برابر نیزهها درپیچید که این،
 سرنیزهها را راننده تر است. دیدهها را فروخوابانید که دلیری را فزاینده تر است و دل
 را آرام دهنده تر. آواها را بمیرانید که این، ترس را زداینده تر است. و پرچمتان را نه کژ
 دارید و نه پیرامونش را تهی گذارید و نه جُز به دست دلاورانان و پاسداران غیور

ثابت قَدَم تان^(۱) سپارید. شکیبایان بر نُزولِ شَدائِد، همان کسانی‌اند که پرچم‌هاشان را در میان می‌گیرند و از هرسو می‌پایند: از دو پهلو و از پشت و از پیش. نه از آن پس می‌مانند که واگذارندش، و نه از آن پیش می‌افتند که تنها گذارندش. هریک از شما کارِ هم‌آوردِ خود بسازد؛ نیز به یاریِ برادرِ خویش پردازد؛ و کارِ هم‌آوردِ خویش را به برادر بازنگذارد تا چنان شود که هم هم‌آوردِ او و هم هم‌آوردِ برادرش حریفِ وی گردند. و به خدا سوگند، اگر از شمشیرِ این جهان گریختید، از شمشیرِ آن جهان جانِ درست بدر نتوانید بُرد. شمایان پیشتازانِ تازیانید و برجستگان و نامیانیید. همانا در گریختن، خشمِ خدای و خواریِ پیوسته و ننگِ ماندگار است. و گریزنده نه عُمرش فزون آید و نه از مرگ مصون ماند. کیست که چون تشنه‌ای که بر آب درآید به سویی خدا رهسپار گردد؟ بهشت زیرِ سرِ نیزه‌هاست! امروز گفته‌ها را آزمایشید! به خدا سوگند من به دیدارِ آنان مشتاق‌ترم تا ایشان به سراهاشان.

خدایا! اگر حق را مردود داشتند جمعشان را پریشان‌کن و سخنشان را ناهمسان فرما و به خاطرِ کژروی‌هاشان به هلاکتشان درآنداز. آنان هرگز از جای‌هاشان نشوند مگر با زخمِ نیزه‌هایِ پیِ درپی: زخمی که نسیم از آن بگذرد! و ضربتی که سر شکافد و استخوانها را از یکدیگر گسلانیده بریرِ اکند و بازوها و پاها را پَراند؛ و چندان که دسته‌هایِ لشکر پیِ درپی برایشان تازند و سواران که تازندگانِ یاریگر را پُشتِ سر دارند بر آنان هجوم آرند، و چندان که لشکرِ پشتِ لشکر به سرزمین‌هاشان روان گردد، و چندان که اسبان گلوگاه‌هایِ سرزمین‌شان^(۲) و اطرافِ راه‌ها^(۳) و

۱. در متن عربی از «المائین الذّمار» سخن رفته است. «ذّمار» بر هر آنچه پاسداشتِ آن بر شخص لازم است (اعم از دارائی و آبرو) و ضایع نهادنش، مایه ننگ خواهد بود، اطلاق می‌گردد. (افزون بر حواشی شادروان شیخ محمد عبده بر نهج البلاغه شریف، نگر: تکملة الأصفاف، ۲۲۶/۱). پس بناگزر «المائین الذّمار» کسانی‌اند که در پاسداری پاسداشتنیها پای می‌فشارند و ما همین لازمه معنا را در ترجمه لحاظ کردیم.

۲. سنخ: توضیح نهج البلاغه، الحسینی السیرازی، ۲۵۹/۲.

۳. سنخ: توضیح نهج البلاغه، الحسینی السیرازی، ۲۵۹/۲.

چراگاههاشان را زیرِ سُمِ فُروکوبند.

سَیِّدِ شَرِیفِ [رضی] گوید:

گویم:

«دُعُق» کوفتن است؛ یعنی اسبان به سُمهاشان سرزمینِ ایشان را کوبند. و «نواحر» سرزمین

ایشان یعنی پاره‌های رویارویِ آن. و گویند: «مِنَازِلُ بَنِي فُلَانٍ تَتَنَاحَرُ» یعنی سرهایِ فلان خاندان رو به

رویِ یکدیگر است.^(۱)

۱. ما چنان که دیدید- بنا بر تفسیرِ شریفِ رضی از «نواحر»، ترجمه نکردیم. محقق شوشتری هم در ضبطِ نص و هم در تفسیرِ آن بر شریفِ رضی خُرده گرفته است. نگر: بهج الصباغة، ۵۷۲/۱۳.

حديث سى ام: آموزش پيكار و كارزار

مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ! اسْتَشْعِرُوا الْخَشْيَةَ، وَتَجَلَّبُوا السَّكِينَةَ، وَعَضُّوا عَلَى
النَّوْاجِذِ، فَإِنَّهُ أَنْبَى لِلسُّيُوفِ عَنِ الْهَامِ. وَ اكْمَلُوا اللَّامَةَ، وَ قَلِقُوا السُّيُوفَ فِي
أَعْمَادِهَا قَبْلَ سَلِّهَا. وَ الْحِظُّوا الْخَزَرَ، وَ أَطْعِنُوا الشَّرَرَ، وَ نَافِحُوا بِالظُّبَا، وَ صَلُّوا
السُّيُوفَ بِالْخُطَا، وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ بَعَيْنَ اللَّهِ، وَ مَعَ ابْنِ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ. فَعَاوِدُوا الْكُرَّ،
وَ اسْتَحْيُوا مِنَ الْفَرِّ، فَإِنَّهُ عَارٌ فِي الْأَعْقَابِ، وَ نَارٌ يَوْمَ الْحِسَابِ. وَ طَيَّبُوا عَنْ
أَنْفُسِكُمْ نَفْسًا، وَ أَمْشُوا إِلَى الْمَوْتِ مَشْيًا سُجْحًا، وَ عَلَيْكُمْ بِهَذَا السَّوَادِ الْأَعْظَمِ، وَ
الرِّوَاقِ الْمُطَنَّبِ، فَاضْرِبُوا ثَبَجَهُ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ كَامِنٌ فِي كِسْرِهِ، وَ قَدْ قَدَّمَ لِلْوَثْبَةِ يَدًا،
وَ أَخْرَلَ لِلنُّكُوصِ رِجْلًا. فَصَمْدًا صَمْدًا! حَتَّى يَنْجَلِيَ لَكُمْ عَمُودُ الْحَقِّ ﴿ وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ
وَ اللَّهُ مَعَكُمْ وَ لَنْ يَتْرُكُمْ أَعْمَالَكُمْ ﴾ [س ٤٧، ٣٥].^(١)

(یعنی):

ای گروه مسلمانان! حَشِیت از خداوند در باطنِ خویش پیوسته دارید و سر تا پای پیکرتان را به آرامش و وقار فروپوشید و دندانها را برهم فشارید که این، شمشیرها را از کاسه سر دور دارنده تر است. ساز و برگِ رزم را کامل سازید و پیش از آهیختن، تیغها را در نیامهاشان بجنابانید. خشمگینانه درنگرید و از چپ و راست نیزه زنید و به تیزنای شمشیر ضربت آرید و شمشیرها را به گامها درپیوندید^(۱)، و بدانید که در برابر چشم خدائید و با پسرعموی رسول خدا. پس پیایی حمله آرید و از گریختن شرم دارید، که آن، در میانِ أعقاب، ننگ است، و در روز حساب، آتش! به خوشدلی دست از جان بشوئید و آسان به سوی مرگ گام زنید! آهنگ این گروه انبوه و این سراپرده به رَسَن استوار کرده^(۲) کنید. پس بر میانش زنید که شیطان در شِکَن آن نهان است؛ دستی پیش نهاده برای جستن و پائی پس نهاده برای بازپس رفتن. پایداری کنید، پایداری! تا ستون حق برایتان آشکار شود «و شما برترید، و خدا با شماست، و از پاداش کردارها تان هیچ نمی کاهد».

۱. گویا مُراد آن است که با پیش رفتن و گام پیش نهادن شمشیر را به دشمن برسانید و در واقع با گامهای خود کوتاهی شمشیر را جبران کنید.

برای آگاهی بیشتر شروع **نهج البلاغه** ملاحظه شود.

۲. مُراد، خیمه مُعاویه است.

تعبیری که در متن عربی به کار رفته، «الرِّوَق المَطَّنَب» است. «الرِّوَق»، همان «سراپرده» است (سنج: تکملة الأَصناف، ۲۴۹/۱)، و «تَطْنِيب»، «به طناب استورا داشتن» (سنج: کتاب المصادو زوزنی، ص ۵۴۷؛ و دستور الاخوان، ۱۴۹/۱)؛ «طناب» نیز همان «رَسَن خیمه» (سنج: تکملة الأَصناف، ۴۲۲/۱) است.

حدیث سی و یکم: قضا و قدر

مِنْ كَلَامٍ لَهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - لِلسَّائِلِ الشَّامِيِّ لَمَّا سَأَلَهُ: «أَكَانَ مَسِيرُنَا إِلَى الشَّامِ بِقَضَاءٍ مِنَ اللَّهِ وَ قَدَرٍ؟» بَعْدَ كَلَامٍ طَوِيلٍ هَذَا مُخْتَارُهُ:
وَيُحَاكُ! لَعَلَّكَ ظَنَنْتَ قَضَاءً لَازِمًا، وَ قَدَرًا حَاتِمًا! وَ لَوْ كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ لَبَطَلَ الثَّوَابُ وَ الْعِقَابُ، وَ سَقَطَ الْوَعْدُ وَ الْوَعِيدُ. إِنَّ اللَّهَ - سُبْحَانَهُ - أَمَرَ عِبَادَهُ تَخْيِيرًا، وَ نَهَاهُمْ تَحْذِيرًا، وَ كَلَّفَ يَسِيرًا، وَ لَمْ يُكَلِّفْ عَسِيرًا، وَ أَعْطَى عَلَى الْاِقْلِيلِ كَثِيرًا؛ وَ لَمْ يُعْصِ مَغْلُوبًا، وَ لَمْ يُطْعَمْ مُكْرَهًا، وَ لَمْ يُرْسَلِ الْاَنْبِيَاءَ لِعِبَاءٍ، وَ لَمْ يُنْزَلِ الْكِتَابَ لِلْعِبَادِ عَبَثًا، وَ لَمْ يَخْلُقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا، «ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ» [س ۳۸، ی ۲۷].^(۱)

(یعنی:

از سخنان آن حضرت است - عَلَيْهِ السَّلَامُ - در پاسخ پرسنده شامی که از آن حضرت پرسید: «آیا رفتن ما به شام به قضا و قدری الهی بود؟»، پس از گفتاری دراز

-که این برگزیدهٔ آن است:-

وای تو! چه بسا تو قضائی لازم و قدری حتمی را گمان برده‌ای! اگر چنان بود، پاداش و کیفر، باطل، و نوید و تهدید، ساقط می‌بود. همانا خداوند سبحان به بندگانش با اختیار دادن به ایشان امر فرمود و برای بازداشتن نهی نمود، و تکلیفی آسان فرمود، نه دشوار، و بر اندک پاداش بسیار داد؛ نه به غلبه بر وی نافرمانی اش کنند و نه به اجبار فرمائش برآند؛ و پیامبران را به بازیچه نفرستاد، و کتاب را برای بندگان بیهوده نازل نفرمود و آسمانها و زمین و آنچه را میان آنهاست بیاطل نیافرید. «این گمان کسانی است که کُفر ورزیدند. پس وای بر کسانی که کُفر ورزیدند از آتش دوزخ!»).

حديث سى و دوم:

فتنه

قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! أَخْبِرْنَا عَنِ الْفِتْنَةِ، وَ هَلْ سَأَلْتَ
رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - عَنْهَا؟
فَقَالَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -:

إِنَّهُ لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ - سُبْحَانَهُ - قَوْلَهُ: ﴿الْم - أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا
أَمَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾ [س ٢٩، ١] عَلِمْتُ أَنَّ الْفِتْنَةَ لَا تَنْزِلُ بِنَا وَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - بَيْنَ أَظْهُرِنَا. فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا هَذِهِ الْفِتْنَةُ الَّتِي أَخْبَرَكَ اللَّهُ
تَعَالَى بِهَا؟

فَقَالَ: «يَا عَلِيُّ! إِنَّ أُمَّتِي سَيُفْتَنُونَ مِنْ بَعْدِي».
فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَوْلَيْسَ قَدْ قُلْتَ لِي يَوْمَ أُحُدٍ حَيْثُ اسْتَشْهِدَ مَنْ اسْتَشْهِدَ
مِنَ الْمُسْلِمِينَ، وَ حِيزَتْ عَنِّي الشَّهَادَةُ، فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَيَّ، فَقُلْتَ لِي: «أَبْشِرْ، فَإِنَّ
الشَّهَادَةَ مِنْ وَرَائِكَ»؟

فَقَالَ لِي: «إِنَّ ذَلِكَ لَكَذَلِكَ، فَكَيْفَ صَبْرُكَ إِذْنُ؟».

فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! لَيْسَ هَذَا مِنْ مَوَاطِنِ الصَّبْرِ، وَلَكِنْ مِنْ مَوَاطِنِ الْبُشْرَى

وَالشُّكْرِ.

وَقَالَ: «يَا عَلِيُّ! إِنَّ الْقَوْمَ سَيُفْتَنُونَ بِأَمْوَالِهِمْ، وَيَمْتُونُ بِدِينِهِمْ عَلَى رَبِّهِمْ، وَ

يَمْتَنُونَ رَحْمَتَهُ، وَيَأْمَنُونَ سَطْوَتَهُ، وَيَسْتَحِلُّونَ حَرَامَهُ بِالشُّبُهَاتِ الْكَاذِبَةِ، وَالْأَهْوَاءِ

السَّاهِيَةِ، فَيَسْتَحِلُّونَ الْخَمْرَ بِالتَّبِيدِ، وَالسُّحْتَ بِالتَّهْدِيَةِ، وَالرِّبَا بِالتَّبْيِيعِ».

قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَبِأَيِّ الْمَنَازِلِ أَنْزَلْتَهُمْ عِنْدَ ذَلِكَ؟ أِبْمَنْزِلَةِ رِدَّةٍ، أَمْ بِمَنْزِلَةِ

فِتْنَةٍ؟

فَقَالَ: «بِمَنْزِلَةِ فِتْنَةٍ».^(۱)

(یعنی:

مردی رو بدان حضرت برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان! ما را از فتنه آگهی

ده! آیا از رسول خدا -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- در این باره پرسش کرده‌ای؟

آن حضرت -عَلَيْهِ السَّلَام- فرمود:

چون خداوند سبحان این سخنش را فروفرستاد که می‌فرماید: ﴿الْمَ . أَحْسِبَ

النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾ (الف، لام، میم. آیا مردمان

پنداشتند که وانهاده شوند که گویند: ایمان آوردیم، و ایشان را نیازمایند؟!، دانستم

تا رسول خدا -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- در میان ماست، فتنه دامنگیر ما نمی‌شود. پس

گفتم: ای رسول خدا! این فتنه که خدای متعال تو را از آن آگهی داد چیست؟

فرمود: ای علی! همانا امت من پس از من به فتنه (آزمون) دچار شوند.

پس گفتم: ای رسول خدا! آیا در روز اُحُد که گروهی از مسلمانان شهید شدند

و شهادت بهره من نشد و این بر من گران آمد، مرا نگفتی که: «مژده باد تو را که شهادت پشتِ سرِ توست»؟
 مرا فرمود: همچنان است، و شکیب تو در آن هنگام چگونه باشد؟
 گفتم: ای رسولِ خدا! این نه جایِ شکیبائی، که جایِ مژده و سپاسگزاری است!

نیز فرمود: ای علی! همانا مردمان زودا که به دارائیهاشان در فتنه (آزمون) افتند و به دینداریِ خویش بر پروردگارشان منت نهند و رحمتِ او را آرزو کنند و خود را از کیفر و عذابِ او در امان شمارند و حرامِ او را به شبهتهایِ دروغین و هوسهایِ غفلت آفرین حلال دارند؛ پس «باده» را به نام «نبید»، و «مالِ حرام» [چون «رشوه»] را به نام «هدیه»، و «ربا» را به نام «داد و ستد»، حلال شمارند!
 گفتم: ای رسولِ خدا! در آن هنگام ایشان را چه قلمداد کنم؟ آیا مُرتد بشمارم یا فتنه زده؟!
 فرمود: فتنه زده قلمداد کن).

حدیث سی و سوم: بیت المال

كَلَّمَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنَ زَمْعَةَ، وَهُوَ مِنْ شِيعَتِهِ، وَذَلِكَ أَنَّهُ قَدِمَ عَلَيْهِ فِي خِلَافَتِهِ
يَطْلُبُ مِنْهُ مَالًا، فَقَالَ -عَلَيْهِ السَّلَامُ-:

إِنَّ هَذَا أَلْمَالَ لَيْسَ لِي وَلَا لَكَ، وَإِنَّمَا هُوَ فِي أَيْدِي الْمُسْلِمِينَ، وَجَلْبُ أَسْيَافِهِمْ،
فَإِنْ شَرِكْتَهُمْ فِي حَرْبِهِمْ، كَانَ لَكَ مِثْلُ حَظِّهِمْ، وَإِلَّا فَجَنَازَةُ أَيْدِيهِمْ لَا تَكُونُ لِغَيْرِ
أَقْوَاهِهِمْ.^(۱)

(یعنی):

این سخن را به عبدالله بن زمعه فرمود که از شیعیان آن حضرت بود، و قضیه آن بود که در زمان خلافت آن حضرت به نزد ایشان آمده از ایشان مالی [از بیت المال] می خواست؛ پس آن حضرت -عَلَيْهِ السَّلَامُ- فرمود:
این مال، نه از آن من است و نه از آن تو، بلکه غنیمتی است از آن مسلمانان و رهاورد شمشیرهای ایشان. پس اگر در کارزارشان با ایشان هنباز بوده‌ای، مانند بهره‌ایشان تو را نیز هست؛ و گرنه دستاورد ایشان از برای جز دهانهای خودشان نباشد).

حدیث سی و چهارم:

هنگامی که آن حضرت را سرزنش کردند که چرا بیت‌المال را به طور برابر تقسیم کرده است

أَتَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجُورِ فِيمَنْ وُلِّيْتُ عَلَيْهِ؟! وَاللَّهِ لَا أَطُورُ بِهِ مَا سَمَرَ سَمِيرٌ، وَمَا أَمْ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا! لَوْ كَانَ أَلْمَالُ لِي لَسَوَّيْتُ بَيْنَهُمْ، فَكَيْفَ وَ إِنَّمَا أَلْمَالُ مَالُ اللَّهِ! أَلَا! وَإِنِّي إِعْطَاءُ أَلْمَالِ فِي غَيْرِ حَقِّهِ تَبْذِيرٌ وَإِسْرَافٌ، وَهُوَ يَرْفَعُ صَاحِبَهُ فِي الدُّنْيَا وَيَضَعُهُ فِي الْآخِرَةِ، وَيُكْرِمُهُ فِي النَّاسِ وَيُهِينُهُ عِنْدَ اللَّهِ، وَلَمْ يَضَعْ أَمْرًا مَالَهُ فِي غَيْرِ حَقِّهِ وَلَا عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ إِلَّا حَرَمَهُ اللَّهُ شُكْرَهُمْ، وَكَانَ لِغَيْرِهِمْ وَدُهُمْ. فَإِنْ زَلَّتْ بِهِ النَّعْلُ يَوْمًا فَأَحْتِاجَ إِلَيَّ مَعُونَتِهِمْ فَشَرُّ خَلِيلٍ وَالْأَمُّ خَدِينٍ!^(۱)

(یعنی:

آیا مرا فرمان می‌دهید که با ستم‌راندن در حق کسانی که بر ایشان فرمانروائی یافته‌ام، به طلب پیروزی برآیم؟! به خدا سوگند چندان که جهان بپاید و ستاره‌ای در آسمان در پی ستاره دیگر برآید، گرد این کار نگردم! اگر این مال از آن من بود،

همگان را در بهره‌مندی برابر می‌داشتم؛ تا چه رسد بدین که مال، مالِ خداست! هان! دادنِ مال به نابجا تبذیر و اسراف است، و این کار دهنده را در این جهان برفرازد و در آن جهان فرود آرد و در میانِ مردمانش گرامی کند و نزدِ خداش خوار گرداند. و هیچکس مالِ خود را نابجا مصروف نداشت و به ناسزایان نداد مگر آن‌که خداوند او را از سپاسگزاریشان محروم نمود و دوستداریشان از برایِ جُزاو بود. پس اگر روزی پایش لغزید و نیازمندِ یاریشان شد، بدترین دوست و فرومایه‌ترین رفیق باشند).

حدیثِ سی و پنجم: در سحرگاهِ آن روز که ضربت خورد

مَلَکَتْنِي عَيْنِي وَ أَنَا جَالِسٌ، فَسَنَحَ لِي رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ
سَلَّمَ - فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَاذَا لَقِيتُ^(۱) مِنْ أُمَّتِكَ مِنَ الْاَوْدِ وَ اللَّدَدِ؟
فَقَالَ: «أَدْعُ عَلَيْهِمْ».

فَقُلْتُ: أَبْدَلْنِي اللَّهُ بِهِمْ خَيْرًا مِنْهُمْ، وَ أَبْدَلْهُمْ بِي شَرًّا لَهُمْ مِنِّي.
قَالَ الشَّرِيفُ:

يَعْنِي بِالْاَوْدِ الْاَغْوِجَاجِ، وَ بِاللَّدَدِ الْخِصَامَ؛ وَ هَذَا مِنْ أَفْصَحِ الْكَلَامِ.^(۲)

(یعنی):

همانسان که نشسته بودم خوابم در رُبود. پس رسولِ خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ
آلِهِ وَ سَلَّمَ - بر من پدیدار شد. گفتم: ای رسولِ خدا! از اُمتت چه کثرزوی‌ها و
دشمنی‌ها دیدم!

فرمود: نفرین‌شان کن.

۱. در مأخذ: لَقِيتُ. بنابر بعضی نُسخ دیگر ضبط گردید. ۲. خطبه ۷۰.

گفتم: خداوند به جای ایشان بهتر از ایشان را بهرهٔ من گناید، و به جای من بدتر

از من را نصیب ایشان فرماید!

شریف [رضی] گفته است:

مراد از «أود» کژی است و مراد از «لُدَد» دشمنی است؛ و این از شیواترین سخنان است).

حدیث سی و ششم: سخنی که پیش از مرگ به عنوان وصیت فرمود

وَصِيَّتِي لَكُمْ أَنْ لَا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئًا؛ وَ مُحَمَّدٌ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - فَلَا تُضَيِّعُوا سُنَّتَهُ. أَقِيمُوا هَذَيْنِ الْعُمُودَيْنِ، وَ أَوْقِدُوا هَذَيْنِ الْمِصْبَاحَيْنِ، وَ خَلَاكُمْ دَمًا! أَنَا بِاللَّامِسِ صَاحِبِكُمْ، وَ الْيَوْمَ عِبْرَةٌ لَكُمْ، وَ غَدًا مُفَارِقُكُمْ. إِنْ أَبَقَ فَأَنَا وَ لِي دَمِي، وَ إِنْ أَفَنَ ظَلَفْنَا مِيعَادِي، وَ إِنْ أَعْفُ فَاَلْعَفْ لِي قُرْبَةً، وَ هُوَ لَكُمْ حَسَنَةٌ، فَاعْفُوا: ﴿أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ﴾ [س ۲۴، ی ۲۲].

وَ اللَّهُ مَا فَجَانِي مِنَ الْمَوْتِ وَ أَرَدْتُ كَرِهَتُهُ، وَ لَا طَالِعٌ أَنْكَرْتُهُ؛ وَ مَا كُنْتُ إِلَّا كَقَارِبٍ وَرَدٍّ، وَ طَالِبٍ وَجَدٍّ؛ ﴿وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ﴾ [س ۳، ی ۱۹۸].^(۱)

(یعنی):

سفارش من به شما این است که هیچ چیز را هنباز خدای مگیرید؛ و محمد

-صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ-، سَتِّش را ضایع مگذارید. این دو ستون را برپای دارید، و این دو چراغ را بیفروزید؛ که دیگر نکوهشی بر شما نیست!
 من دیروز یارتان بودم، و امروز مایه عبرت شمایم، و فردا از شما جدایم. اگر بمانم که خود ولی دم خویش ام، و اگر بمیرم، مرگ مرا وعده گاه است، و اگر [از ضارب] درگذرم، این درگذشتن مرا مایه تقرب [به خداوند] است، و نیز [اگر شما پس از من ببخشید]^(۱) از برای شما نکوکاری است^(۲). پس در گذرید؛ «آیا دوست ندارید که خداوند شما را بیامرزد؟!»

به خدا سوگند که با مرگ چیزی بناگاه به سرم نیامد که ناخوشش دارم و چیزی پدیدار نشد که آن را نشناسم. جز به مانند کسی نبودم که شب هنگام آب می جسته و اینک بدان رسیده و خواهان چیزی بوده و اکنون آن را یافته است؛ «و آنچه نزد خداست، نیکان را بهتر است».

۱. نگر: توضیح نهج البلاغه، الحسینی الشیرازی، ۵/۴.

۲. خوانش و برداشتی دیگر را می توانید نگرید، در: منهاج البراعه ی خوئی، ۳۵۹/۱۸.

حديث سى و هفتم: پيش از شهادت

أَيُّهَا النَّاسُ! كُلُّ أَمْرِي لَاقٍ مَا يَفْرُؤُ مِنْهُ فِي فِرَارِهِ. أَلْجَلُ مَسَاقِ النَّفْسِ. وَ
أَلْهَرَبُ مِنْهُ مُوَافَاتُهُ. كَمْ أَطْرَدْتُ أَلْيَامَ أَبْحَثُهَا عَنْ مَكْنُونٍ هَذَا أَلْأَمْرِ، فَابَى أَللَّهُ إِلَّا
إِخْفَاءَهُ. هَيْهَاتَ! عِلْمٌ مَخْزُونٌ!

أَمَّا وَصِيَّتِي: فَأَللَّهُ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، وَ مُحَمَّدًا - صَلَّى أَللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَلِهِ - فَلَا
تُضَيِّعُوا سُنَّتَهُ. أَقِيمُوا هُدَى أَلْعَمُودَيْنِ، وَ أَوْقِدُوا هُدَى أَلْمِصْبَاحَيْنِ، وَ خَلَاكُمْ ذَمُّ مَا
لَمْ تَشْرُدُوا.

حُمِّلَ كُلُّ أَمْرِي مِنْكُمْ مَجْهُودَهُ، وَ خُفِّفَ عَنِ أَلْجَهْلَةِ رَبِّ رَحِيمٌ، وَ دِينٌ
قَوِيمٌ، وَ إِمَامٌ عَلِيمٌ. أَنَا بِأَلْأَمْسِ صَاحِبِكُمْ، وَ أَنَا أَلْيَوْمَ عِبْرَةٌ لَكُمْ، وَ غَدًا مُفَارِقُكُمْ!
غَفَرَ أَللَّهُ لِي وَ لَكُمْ!

إِنْ تَثَبَّتِ أَلْوَطْأَةُ فِي هَذِهِ أَلْمَرَلَةِ فَذَاكَ، وَ إِنْ تَدَحَّضِ أَلْقَدَمُ فَإِنَّا كُنَّا فِي أَلْفِيَاءِ
أَغْصَانٍ، وَ مَهَابٍ رِيَّاحٍ، وَ تَحْتَ ظِلِّ غَمَامٍ أَضْمَحَلَّ فِي أَلْجَوِّ مُتَلَقِّقَهَا، وَ عَفَا فِي

الْأَرْضِ مَحْطُهَا. وَإِنَّمَا كُنْتُ جَارًا جَاوَزَ كُمْ بَدَنِي أَيَّامًا، وَسَتُعْتَبُونَ مِنِّي جُنَّةً خَلَاءَ:
سَاكِنَةً بَعْدَ حَرَكَ، وَصَامِتَةً بَعْدَ نَطْقٍ. لِيُعِظْكُمْ هُدُوءِي، وَخُفُوتُ إِطْرَاقِي، وَسُكُونُ
أَطْرَافِي، فَإِنَّهُ أَوْعَظُّ الْمُعْتَبِرِينَ مِنَ الْمُنْطِقِ الْبَلِيغِ وَالْقَوْلِ الْمَسْمُوعِ. وَدَاعِي لَكُمْ
وَدَاعُ أَمْرِي مُرْصِدٌ لِلتَّلَاقِي! غَدًا تَرَوْنَ أَيَّامِي، وَيُكْشَفُ لَكُمْ عَنْ سَرَائِرِي، وَ
تَعْرِفُونَنِي بَعْدَ خُلُوقِ مَكَانِي وَقِيَامِ غَيْرِي مَقَامِي.^(۱)

(یعنی):

ای مردمان! هرکس در گریختنش آنچه را از آن می‌گریزد^(۲) می‌بیند. دوران
زندگانی، میدانِ پیش‌راندنِ جان است، و گریختن از آن [=مرگ] در رسیدنِ بدان. چه
روزها پُشتِ سر نهادم که در آن نهانِ این واقعیت را می‌جُستم، لیک خداوند جُز
نهان‌داشتنِ آن را نخواست. هیئات! دانشی است نهفته!
أَمَا سَفَارِشِ مِنْ: پس، خدا!، هیچ چیز را هَنَبَازِ او مگیرید؛ و مُحَمَّد - صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ -!، ستش را ضایع مگذارید. این دو ستون را برپای دارید، و این دو چراغ
را بی‌فروزید؛ که دیگر نکوهشی بر شما نیست چندان که پراکنده نگشته و نرمیده‌اید!
هریک از شما هَمَّجَنْدِ تَوَانِشِ مُكَلَّفِ است، و کار بر نادانان^(۳) آسان گرفته شده.
پروردگاری مهربان، و دینی استوار، و پیشوائی دانا. من دیروز یارتان بودم، و امروز
مایهٔ عبرتِ شمایم، و فردا از شما جدایم. خداوند مرا و شما را بیامرزاد!
اگر گام در این لغزشگاه استوار ماند [/ زنده بمانم]، که هیچ، و اگر پای بلغزد
[/ ازین جهان درگذرم]، ما در سایهٔ شاخساران و وزشگاهِ بادها و زیر سایهٔ ابرهائی که

۱. خطبه ۱۴۹.

۲. یعنی مرگ را.

سنج: توضیح نهج البلاغه، الحسینی الشیرازی، ۳۵۴/۲.

۳. مُحْتَمَل است مراد از نادانان کسانی باشد که ضعیف‌العقل‌اند. چه، هم‌چنین در خبر است که خداوند به همان اندازه که عقل به بندگانش داده با ایشان باریک‌بینی و مُخرده‌گیری خواهد ورزید.

نکر: نهج الصباغه، التستری، ۳۲/۱۱.

توده‌هاشان در هوا نابود و نشانه‌هاشان در زمین ناپدید گردید، به سر بُردیم؛ و من همسایه‌ای بودم که چند روزی پیکرم در همسایگی شما بود، و زودا که از من کالبدی تهی نزد شما ماند که پس از جنبش آرمیده و پس از گویائی خاموشی گزیده. آرمیدگی‌ام، و چشم‌پیش‌افکننده‌ماندم، و بی‌جنبشی دست و پایم، باید که اندرزتان دهد؛ که این، برای پندپذیران از گفتارِ رسا و سخن شنیدنی پندآموزتر است. بدرودِ من با شما بدرودِ کسی است که چشم‌دارِ دیدار است! فردا روزهای مرا می‌بینید و از رازهای درونم آگاه می‌شوید و پس از آن که جایِ من خالی ماند و دیگری بر جایِ من ایستاد مرا می‌شناسید).

حدیث سی و هشتم: سفارشهای پنجگانه

أَوْصِيكُمْ بِخَمْسٍ لَوْ ضَرَبْتُمْ إِلَيْهَا أَبْطَأَ الْإِيْلِ لَكَانَتْ لِدَلِكَ أَهْلًا:

لَا يَرْجُونَ أَحَدًا مِنْكُمْ إِلَّا رَبَّهُ،

وَلَا يَخَافَنَّ إِلَّا ذَنْبَهُ،

وَلَا يَسْتَحِينَنَّ أَحَدًا مِنْكُمْ إِذَا سُئِلَ عَمَّا لَا يَعْلَمُ أَنْ يَقُولَ: لَا أَعْلَمُ،

وَلَا يَسْتَحِينَنَّ أَحَدًا إِذَا لَمْ يَعْلَمْ الشَّيْءَ أَنْ يَتَعَلَّمَهُ،

وَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ، فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ، وَلَا خَيْرَ فِي

جَسَدٍ لَأَنَّ رَأْسَ مَعَهُ، وَلَا فِي إِيْمَانٍ لَأَنَّ صَبْرَ مَعَهُ. (۱)

(یعنی):

شما را به پنج چیز سفارش می‌کنم که اگر برای به‌دست‌آوردنشان بر شتران

برنشته سخت بتازید (۲) می‌شاید:

هیچیک از شما جز به پروردگار خویش امید نبندد،

۲. به تعبیر امروزی‌تر: اگر رنج سفر را بر خود هموار دارید.

و جُز از گناهِ خویش بیم ندارد،
و هیچیک از شما شرم ندارد که چون از چیزیش پرسند که نداند، گوید:
نمی‌دانم،

و هیچکس شرم ندارد که چون چیزی را نداند آن را بیاموزد،
و شکیبائی پیشه کنید، که شکیبائی نسبت به ایمان چونان سر است نسبت به
پیکر، و در پیکری که سر ندارد خیری نیست، و در ایمانی که با شکیبائی همراه
نباشد خیری نه).

حديث سى و نهم:

بهشت

فَلَوْ رَمَيْتَ بِبَصْرِ قَلْبِكَ نَحْوَ مَا يُوصَفُ لَكَ مِنْهَا لَعَرَفْتَ نَفْسَكَ عَنْ بَدَائِعِ مَا
أُخْرِجَ إِلَى الدُّنْيَا مِنْ شَهَوَاتِهَا وَ لَذَاتِهَا، وَ زَخَارِفِ مَنَاظِرِهَا، وَ لَذَهَلَتْ بِالْفِكْرِ فِي
أَصْطِفَاقِ أَشْجَارِ غَيْبَتِ عُرُوقِهَا فِي كُثْبَانِ الْمَسْكِ عَلَى سَوَاحِلِ أَنْهَارِهَا، وَ فِي
تَعْلِيقِ كَبَائِسِ اللُّؤْلُؤِ الرَّطْبِ فِي عَسَالِيحِهَا وَ أَفْنَانِهَا، وَ طُلُوعِ تِلْكَ الشِّمَارِ الْمُخْتَلَفَةِ
فِي غُلْفِ أَكْمَامِهَا، تُجْنَى مِنْ غَيْرِ تَكْلُفٍ فَتَأْتِي عَلَى مُنْيَةِ مُجْتَنِيهَا، وَ يُطَافُ عَلَى
نُزَالِهَا فِي أَفْنِيَّةِ قُصُورِهَا بِالْأَعْسَالِ الْمُصَفَّقَةِ، وَ الْخُمُورِ الْمُرَوَّقَةِ. قَوْمٌ لَمْ تَزَلِ
الْكَرَامَةُ تَتَمَادَى بِهِمْ حَتَّى حَلُّوا دَارَ الْقَرَارِ، وَ أَمِنُوا نُقْلَةَ الْأَسْفَارِ.

فَلَوْ شَعَلْتَ قَلْبَكَ - أَيُّهَا الْمُسْتَمِعُ! - بِاللُّوْصُولِ إِلَى مَا يَهْجُمُ عَلَيْكَ مِنْ تِلْكَ
الْمَنَاظِرِ الْمُؤَنِقَةِ، لَزَهَقَتْ نَفْسُكَ شَوْقًا إِلَيْهَا، وَ لَتَحَمَلْتِ مِنْ مَجْلِسِي هَذَا إِلَى
مُجَاوَرَةِ أَهْلِ الْقُبُورِ اسْتِعْجَالًا بِهَا.

جَعَلْنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ مِمَّنْ يَسْعَىٰ بِقَلْبِهِ إِلَىٰ مَنَازِلِ الْأَنْبَارِ بِرَحْمَتِهِ. (۱)

(یعنی):

اگر دیده دلت را بدانچه از بهشت برایت وصف کنند افکنی، هرآینه جانت از بدایع خواهشهای نفسانی و لذتها و دیدنیهای آراسته‌ای که به دنیا اندرآورده شده رُخ برتابد و به اندیشه در برهم خوردن برگ درختانی که ریشه‌هاشان در پشته‌های مُشک بر کرانه‌های جویباران بهشت نهان گردیده، و در آویزش خوشه‌های مُروارید تر در شاخه‌های کلان و خُرد آنها، و برآمدن و نمایان شدن آن میوه‌های گوناگون در پوششهای شکوفه‌هاشان، که بی‌زحمتی چیده می‌شوند و موافق آرزوی چینندگان فرادست می‌آیند و در پیرامون کاخهای بهشت با عسل‌های پاکیزه و باده‌های پالوده بر ساکنانش دَوْر می‌گردانند، سرگشته می‌شود؛ مردمانی که پیوسته در کرامت بودند تا در سرایِ قرار بارگشودند و از رنج سفرها بیاسودند.

پس -ای شنونده!- اگر دلِ خویش را به رسیدن بدانچه از آن مناظر دلربا بر تو هجوم آرد مشغول‌داری، هرآینه جانت از مشتاقی بدانها از کالبد برآید و هرآینه از غایت شتابناکی به آنها از این مجلس من به همسایگی درگورخفتگان روی. خداوند به رحمتِ خویش ما و شما را از کسانی قرار دهد که به دلِ خود به سوی منزل‌های نیکان شتابند!).

حدیثِ چہلم: دعایِ آن حضرت در حقِ خویشتن

اللَّهُمَّ! اغْفِرْ لِي مَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، فَإِنْ عُدْتُ فَعُدْ عَلَيَّ بِالْمَغْفِرَةِ. اللَّهُمَّ!
اغْفِرْ لِي مَا وَابَتْ مِنْ نَفْسِي، وَلَمْ تَجِدْ لَهُ وَفَاءً عِنْدِي. اللَّهُمَّ! اغْفِرْ لِي مَا تَقَرَّبْتُ بِهِ
إِلَيْكَ بِلِسَانِي، ثُمَّ خَالَفَهُ قَلْبِي. اللَّهُمَّ! اغْفِرْ لِي رَمَزَاتِ الْأَلْحَاطِ، وَسَقَطَاتِ الْأَلْفَاطِ،
وَشَهَوَاتِ الْجَنَانِ، وَهَفَوَاتِ اللِّسَانِ.^(۱)

(یعنی:

خدایا! بر من ببخشای آنچه را که تو از من بدان داناتری، و اگر بدان بازگشتم
باز بر من ببخشای. خدایا! آنچه را خود وعده نهادم و ندیدی که بدان وفا نمایم، بر
من ببخشای. خدایا! آنچه را بدان به زبان خود به تو نزدیکی جستیم، لیک دلم با آن
مخالفت کرد، بر من ببخشای. خداوندا! اشارت‌های نگاه و گفتارهای تباہ و آرزوهای
دل و لغزش‌های زبان را بر من ببخشای.)

کتابنامه ترجمان^(۱)

- * بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار [عليهم السلام]، العلامة محمدباقر المجلسي، ج ۲۹، تحقيق: الشيخ عبد الزهراء العلوي، بيروت: دار الرضا، ۱۴۰۳ هـ. ق.
- * بهج الصباغة في شرح نهج البلاغة، محمدتقي التستري، ۱۴ ج، طهران: دار أمير كبير للنشر، ۱۳۷۶ هـ. ش.
- * ترجمه و شرح نهج البلاغه، سيد علي نقی فیض الإسلام، ج: ۶، تهران: سازمان چاپ و انتشارات فقیه، ۱۳۷۹ هـ. ش.
- * ترجمه و شرح نهج البلاغه (تنبیه الغافلین و تذکره العارفين)، ملّا فتح الله کاشانی، ویرایش و تنظیم: محمد جواد ذهني، تهران: انتشارات پیام حق، ج: ۱، ۱۳۷۸ هـ. ش.
- * تکملة الأصفاف، علی بن محمد بن سعید الأديب الکرميني، به کوشش علي رواقی، با همکاری سیده زليخا عظیمی، ج ۲، ج: ۱، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۵ هـ. ش.
- * توضیح نهج البلاغه، السيد محمد الحسيني الشيرازي، ج ۴، طهران: دار تراث الشيعة.
- * دستور الاخوان، قاضي خان بدر محمد دهار، تصحيح: دکتر سعید نجفی أسداللهی، ج ۱، ج: ۱، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹ هـ. ش.
- * دستور اللغة (کتاب الخلاص)، أديب نطنزي (بديع الزمان أبو عبد الله حسين بن إبراهيم بن أحمد)، تصحيح: دکتر سيد علي اردلان جوان، ج: ۱، مشهد: به نشر (انتشارات

۱. در بهره‌وری از برخی مأخذ از لوح‌های فشرده رایانگی بهره‌جسته شده است.

- آستانِ قدسِ رضوی (ع)، ۱۳۸۴ ه.ش.
- * شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، تحقيق: محمد أبو الفضل إبراهيم، ۲۰ ج، دار إحياء التراث العربی، ۱۳۸۵ ه.ش.
- * شرح نهج البلاغة، ابن میثم البحرانی، ۵ ج، ط: ۲، طهران، ۱۴۰۴ ه.ق.
- * شرح نهج البلاغة، السید عباس علی الموسوی، ط: ۱، دار الرسول (ص) و دار المَحَجَّة البیضاء، ۵ ج، ط: ۱، ۱۴۱۸ ه.ق.
- * فرهنگنامه قرآنی (فرهنگ برابری فارسی [ألفاظ] قرآن برأساس ۱۴۲ نسخه خطی کهن...)، گروه فرهنگ و ادب بنیاد پژوهشهای اسلامی (زیر نظر دکتر محمدجعفر یاحقی)، ج ۱-۴، چ: ۱، مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستانِ قدسِ رضوی (ع)، ۱۳۷۲-۱۳۷۴ ه.ش.
- * فی ظلال نهج البلاغة، محمد جواد مغنیه، ۴ ج، ط: ۱، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۷۲ م.
- * کتاب المصادر، قاضی أبو عبدالله حسین بن أحمد زوزنی، به اهتمام تقي بنش، چ: ۲، تهران: نشر البرز، ۱۳۷۴ ه.ش.
- * مصادر نهج البلاغة و أسانیده، السید عبدالزهراء الحسینی الخطیب، ط: ۳، ۴ ج، بیروت: دار الأضواء، ۱۴۰۵ ه.ق.
- * معجم أمتهات الأفعال (معانیها و أوجه استعمالها)، أحمد عبدالوهاب بکیر، ۳ ج، ط: ۱، بیروت: دار الغرب الإسلامي، ۱۹۹۷ م.
- * مفردات نهج البلاغة، سید علی أكبر قرشی، ۲ ج، چ: ۱، تهران: نشر قبله، ۱۳۷۷ ه.ش.
- * منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة، میرزا حبیب الله الهاشمی الخوئی، ط: ۴، طهران: الإسلامیة، ۱۴۰۵ ه.ق.
- * منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة، قطب الدین أبو الحسن سعید بن هبة الله الراوندی، ۳ ج، قم: مکتبة آية الله المرعشي العامّة، ۱۴۰۶ ه.ق.
- * نُزْهَة النَّظَرِ فی غریب النَّهْجِ و الأثر، عامل عبدالرحمن البدری، ط: ۱، قم: مؤسسه المعارف الإسلامیة، ۱۴۲۱ ه.ق.
- * نهج البلاغة، ترجمه سید جعفر شهیدی، چ: ۳، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب

اسلامی، ۱۳۷۱ ه. ش.

- * نهج البلاغه، ترجمه علی اصغر فقیهی، تهران: انتشارات صبا، چ: ۱، ۱۳۷۴ ه. ش.
- * نهج البلاغه، ترجمه محمدجواد شریعت، اصفهان: کتابخانه مشعل، ۱۳۶۰ ه. ش.
- * نهج البلاغه، با ترجمه کهن فارسی، به تصحیح عزیزالله جوینی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چ: ۱، ۱۳۶۸ ه. ش.
- * نهج البلاغه امام علی-علیه السلام-، تألیف علامه سید شریف رضی -رَحِمَهُ اللهُ-، مترجم: حسین استادولی، چ: ۲، تهران: اسوه، ۱۳۸۴ ه. ش.
- * نهج البلاغه، ترجمه أسدالله مُبَشَّری، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چ: ۳، ۱۳۶۶ ه. ش.
- * نهج البلاغه با ترجمه گویا و فشرده، محمدجعفر امامی و محمدرضا آشتیانی، چ: ۳، قم: ۱۱، مدرسه امام علی بن ابی طالب -علیه السلام-، ۱۳۷۸ ه. ش.

گفتارِ امام أميرالمؤمنين عليّ بن أبي طالب - عَلَيْهِمَا السَّلَام - را، از
غایتِ شیوایی و رسائی و نغزی و پُر مغزی، فراتر از کلامِ مخلوق و
فروتر از کلامِ خالق دانسته‌اند.

نَهجِ الْبَلَاغَةِ شریف، برگزیده‌ای است از گفتارهایی که از آن
امیرِ بی‌رقیب عرصهٔ علم و عمل روایت شده بوده، و این دفتر،
چهل بهرهٔ مُنتَخَب از آن کتابِ عزیز و ارجمند که با گزارشِ پارسی
همراه گردیده.

یکی از اندیشه‌گرانِ مسیحی گفته است: تعجّب می‌کنم از جامعه‌ای
که هم نَهجِ الْبَلَاغَةِ در آن باشد و هم بیداد!

... آری، اگر حالِ ما چُنین است که هست، از آنروست که از
آموزه‌های مُضْطَفَوی و مُرْتَضَوی بدور افتاده‌ایم.

ای پسر! ما بی نشانیم از «علی»

«عین» و «لام» و «یا» بدانیم از «علی»

کتابخانه عمومی آیت الله نجفی
ایران اصفهان مسجد نو بازار
تأسیس ۱۴۲۰ ه. ق.

ISBN: 978-6005287-01-1



9786005287011